

شواهد درون‌متنی سندیت نهج‌البلاغه

روح‌الله محمدی*

چکیده

از جمله شبهاتی که درباره نهج‌البلاغه مطرح شده، اعتبار مطالب و استناد آن به امیرالمؤمنین علی (ع) است که اندکی بعد از تدوین نهج‌البلاغه ادعا شده است و افرادی آگاهانه یا ناآگاهانه به آن دامن زده‌اند. در این مقاله، با تکیه بر شواهد درون‌متنی نهج‌البلاغه بر این نکته تأکید شده است که اگر هیچ سند معتبری هم در این باره پیدا نشود، باز هم می‌توان ادعا کرد که این جملات و سخنان از آن امام همام (ع) صادر شده است؛ زیرا شواهدی چون علو محتوا و جامعیت، بداعت کلام، تأثیرگذاری و جاذبه عجیب، فصاحت و بلاغت، سخن از رؤیت ملائکه، شنیدن و دیدن نشانه‌های آفاقی و انفسی، اخبار غیب و خبردادن از آینده، تحدی طلبی در باب علم و آگاهی و هماهنگی وقایع در نهج‌البلاغه با تاریخ، ثابت می‌کند که حقایق و معارفی که در این مجموعه عظیم در قالب گفتارهای بدیع و جذاب مطرح شده، از عهده بشر عادی خارج است و این متن در عین صامت‌بودن، به استنادش به علی (ع) گواهی می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: نهج‌البلاغه، سندیت نهج‌البلاغه، شواهد درون‌متنی، امیرالمؤمنین علی (ع)، اعجاب.

۱. مقدمه

همیشه درباره متون تاریخی، به خصوص منابع حدیثی، این سؤال مطرح بوده است که آیا الفاظ و مفاهیم آن از فردی که کتاب را به او نسبت می‌دهند صادر شده است یا نه.

* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تهران roohollah_mohammadi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۱۵

نهج‌البلاغه نیز از این مورد مستثنی نبوده و همیشه سؤالاتی از این قبیل درباره آن مطرح بوده است: آیا نهج‌البلاغه را می‌توان به امیرالمؤمنین علی (ع) نسبت داد؟ آیا این کتاب ساخته سید رضی و یا دیگران نیست و به‌غلط به آن حضرت (ع) نسبت داده نشده است؟ آیا اصطلاحاتی را که در این کتاب آمده است، می‌توان در فضای صدر اسلام از گوینده‌ای شنید؟ ...

این پرسش‌ها، شبهاتی است که درباره نهج‌البلاغه مطرح شده و برخی از ناآگاهان را به تردید واداشته است. در این باره، پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است؛ و بسیاری از اندیشمندان معاصر با تلاش خود اسناد و مدارک روایات نهج‌البلاغه را جمع‌آوری کرده‌اند و هر یک به سهم خود به این شبهات پاسخ داده است. از جمله منابعی که در آنها مصادر نهج‌البلاغه گردآوری شده است، عبارت‌اند از: مدارک نهج‌البلاغه (علامه کاشف‌الغطاء)، استناد نهج‌البلاغه (امتیاز علی عرشی)، نهج‌السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه (محمدباقر محمودی)، مصادر نهج‌البلاغه (عبدالله نعمت)، منهاج‌البراعه (میرزا حبیب‌الله خویی)، تکمله‌المنهاج (علامه حسن زاده) و بخشی کوتاه پیرامون مدارک نهج‌البلاغه (رضا استادی)، که در هر یک اسناد بخشی از مطالب نهج‌البلاغه جمع‌آوری شده است؛ همچنین، مصادر نهج‌البلاغه و اسانیده (سید عبدالزهراء حسینی) که در آن به ۱۱۴ کتاب از منابع سخنان حضرت (ع) اشاره شده است؛ و نیز کتاب روش‌های تحقیق در اسناد و مدارک نهج‌البلاغه (محمد دشتی) که در آن با استفاده از کتاب‌های هشت‌گانه فوق و کتب دیگر سعی شده است مدارک همه مباحث در نهج‌البلاغه — اعم از مدارک قبل از سید رضی و پس از او — ذکر شود.

با مراجعه به این منابع، به‌خوبی می‌توان صحت استناد نهج‌البلاغه به امیر مؤمنان علی (ع) را تصدیق کرد؛ و در این جهت، کمترین ابهامی برای متبع باقی نمی‌ماند. نکته حائز اهمیت در اینجا این است که همه تلاش‌هایی که تاکنون برای اثبات سندیت نهج‌البلاغه به مولا علی (ع) صورت گرفته، اشاراتی برون‌متنی و سندی بوده است. اما در این مقاله سعی می‌شود بررسی شود که آیا شواهدی در متن وجود دارد که ثابت کند مطالب نهج‌البلاغه از امام علی (ع) صادر شده است؛ و اگر هیچ سند معتبری هم برای آن پیدا نشود، آیا باز هم می‌توان اذعان کرد که این جملات و سخنان از آن امام همام است. به عبارت دیگر، شواهد درون‌متنی آن چیست؟ زیرا یکی از

قوی‌ترین قراین بر حقانیت مطلبی از صاحب سخن، گواهی و شواهد درونی متن بر صدور آن از صاحبش است؛ چنان‌که گفته‌اند: عطر آن است که خود بیوید نه آنکه عطار بگوید.

۲. علو محتوا و جامعیت

از امتیازات فنی و منحصر به فرد متن *نهج‌البلاغه* که هر طبع لطیف و آگاهی را در همان لحظات نخست متوجه خود می‌سازد، محتوای ژرف و جامعیت و تنوع حالات و جلوه‌های علوم مختلف در آن است، به طوری که همه را به اعجاب و تحسین درباره‌ی گوینده‌ی آن وامی‌دارد؛ زیرا محتوای جملات آن یکپارچه حقایق و واقعیات نظام خلقت است که در آن گفتار نغز و سخنان دقیق در موضوعات کاملاً مختلف بلکه متضاد بیان شده است. مسلماً این کار تنها از کسی ساخته است که در دامن حامل وحی رشد و نمو یافته و قلبش مخزن اسرار و علوم الهی است. (مکارم شیرازی و جمعی از دانشمندان، ۱۳۷۵ ش: ۱ / ۳۹)

نویسنده‌ی معروف اهل سنت، شیخ محمد عبده، یکی از افرادی است که این بعد از *نهج‌البلاغه* را به خوبی ترسیم کرده و نوشته است:

هر زمان از بخشی از *نهج‌البلاغه* به بخش دیگر منتقل می‌شدم، احساس می‌کردم منظره‌ها کاملاً عوض می‌شود. گاه خود را در عالمی می‌دیدم که ارواح بلند معانی در لباس‌های زیبایی از بهترین عبارات در گرداگرد نفوس پاک در گردش‌اند و به قلوب صاف نزدیک می‌شوند، راه راست را به آنها الهام می‌کنند و مسیر وصول به هدف را نشان می‌دهند، از لغزشگاه‌ها بر حذر می‌دارند و به جاده‌های فضل و کمال رهنمون می‌شوند.

زمانی دیگر، چهره‌هایی می‌دیدم درهم کشیده شده با چنگ و دندان‌های آشکار، که آماده‌ی حمله کردن به دشمن‌اند و در پایان دل‌های آماده را با میل خودشان تسخیر می‌کنند، بدون توسل به زور در خاطره‌ها نفوذ می‌کنند، ولی خیالات باطل و پندارهای فاسد را با قدرت از میان برمی‌دارند.

گاه به خوبی می‌دیدم یک عقل نورانی که هیچ شباهتی به مخلوقات جسمانی نداشت، از موبک الهی جدا می‌شود و با روح انسانی پیوند می‌یابد، او را از پرده‌های ظلمانی طبیعت بیرون می‌آورد و به ملکوت اعلیٰ بالا می‌برد و به جایگاه نور اجلی می‌رساند و آن را در عالم قدس جای می‌دهد، بعد از آنکه از شائبه‌های تدلیس رهایش

می‌سازد.

لحظاتی دیگر گویی با گوش خودم سخنان خطیب حکمت‌آموز را می‌شنیدم که با صدای رسا با دانشمندان و مدیران جامعه سخن می‌گوید، راه راست را به آنها نشان می‌دهد و آنان را از موارد تردید و لغزشگاه‌ها برحذر می‌دارد، آنها را به دقایق سیاست ارشاد و به راه و روش کیاست هدایت می‌کند و عالی‌ترین درس‌های زمامداری و تدبیر را به آنان می‌آموزد.

آری؛ این کتاب، همان کتابی است که «سید رضی» (رحمة‌الله) از کلمات سید و مولای ما امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع) جمع‌آوری کرد و نامش را نهج‌البلاغه گذاشت و من هیچ نامی را برای نشان‌دادن محتوای این کتاب سزاوارتر از آن نمی‌بینم و توصیفی برتر از آنچه این نام از آن پرده برمی‌دارد، در وسع خود ندارم. (عبده، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش: ۱۰-۱۱)

این همان رازی است که برخی از دانشمندان و شارحان نهج‌البلاغه به آن پی برده و از اعماق وجود فریاد برآورده و بیان داشته‌اند:

چگونه می‌شود یکی از فرزندان عرب مکه که تنها در آن محیط زیسته و با هیچ‌یک از فلاسفه همنشین نبوده است، در دقایق علوم الهیه و حکمت متعالیه، از افلاطون و ارسطو آگاه‌تر باشد؛ و کسی که با بزرگان عرفان و اخلاق هرگز معاشر نبوده است، در این باب برتر از سقراط باشد؟! (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱۶ / ۱۴۶)

عمر بن بحر جاحظ — ادیب سخن‌دان و سخن‌شناس عرب در قرن سوم — در کتاب *البيان والتبيين* خود درباره این جمله از امام علی (ع) که می‌فرماید «قیمة کل امرئ ما یحسنة» (ارزش هر کس همان است که خوب می‌داند و از عهده آن برمی‌آید) (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: حکمت ۸۱)، می‌نویسد:

فلو لم نقف من هذا الكتاب إلا على هذه الكلمة لوجدناها شافية كافية، و مجزئة مغنية؛ بل لوجدناها فاضلة عن الكفاية، و غیر مقصرة عن الغاية، و أحسن الكلام ما كان قليلا يغنيك عن كثيره، و معناه في ظاهر لفظه، وكان الله عز و جل قد ألبسه من الجلالة، و غشاه من نور الحكمة على حسب نية صاحبه و تقوى قائله ... (جاحظ، ۱۴۲۳ ق: ۱ / ۲۶)

در تمامی این کتاب اگر جز این جمله نبود، کافی بلکه بالاتر از حد کفایت بود؛ زیرا بهترین سخن آن است که کمش تو را از بسیاری بی‌نیاز کند و مفهوش، ظاهر و روشن باشد، گویی خداوند جامه‌ای از جلالت و عظمت و پرده‌ای از نور حکمت متناسب با نیت پاک و تقوای بی‌نظیر گوینده‌اش بر این جمله پوشانده است.

سید رضی — تدوینگر نهج‌البلاغه — نیز در جای‌جای نهج‌البلاغه از کشش درونی خود سخن گفته و جملات پرمعنا و اعجاب‌انگیز آن را ستوده است؛ از جمله ذیل همین جمله می‌گوید:

هذه الكلمة التي لاتصاب لها قيمة و لاتوزن بها حكمة و لاتقرن إليها كلمة. (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: ۴۸۲)

این سخنی است که قیمتی برای آن نمی‌توان یافت و هیچ گفتار حکمت‌آمیزی هم‌وزن آن پیدا نخواهد شد و هیچ سخنی هم‌پایه و قرین آن نیست.

و یا ذیل خطبه ۲۱ می‌گوید:

ان هذا الكلام لو وزن بعد كلام الله سبحانه و بعد كلام رسول الله (صلى الله عليه وآله) بكل كلام لمال به راجحاً و برز عليه سابقاً. (همان، ص ۶۳)

این سخن هرگاه بعد از کلام خدا و کلام رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، با هر سخنی مقایسه شود، بر آن برتری دارد و پیشی می‌گیرد.

از این رو است که با خواندن نهج‌البلاغه:

محتوای عالی و ترکیبات عالی تر کاملاً محسوس است. وقتی امیرالمؤمنین (ع) در «بصره» سپاه عائشه و طلحه و زبیر را تار و مار کرد، مردی از یارانش گفت: «یا امیرالمؤمنین! دوست داشتم برادرم فلانی در اینجا بود و می‌دید چگونه خداوند تو را نصرت بخشید»، فرمود: «آیا میل برادرت با ما است؟!»، گفت: «آری»، فرمود: «پس در اینجا حاضر است» و بعد فرمود: «در قشون ما حاضرند مردمی که اکنون در پشت مردان و رحم‌های زنان هستند، زمان آینده آنها را بیرون می‌دهد و ایمان با آنها تقویت می‌شود». «فقال له عليه السلام أ هوى أخيك معنا فقال نعم قال فقد شهدنا و لقد شهدنا في عسكرنا هذا اقوام في أصلاب الرجال و أرحام النساء سيرعف بهم الزمان و يقوى بهم الايمان» (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبه ۱۲، ص ۲۲). علو مفاهیم و ترکیب این کلمات، «بدرک و لایوصف» است. (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ۱ / ۱۵)

آری؛ چنین است کلمات نهج‌البلاغه که هر جوینده‌ای را به مقصد می‌رساند در عین اینکه در فراروی خود لایه‌های معانی و مفاهیم بلندی را می‌بیند که بالاتر از آنها قابل تصور نیست؛ و کلمات پرمحتوایی که از امام (ع) روایت شده است، در سطح بلندی از معنا قرار دارد که برتر از آن در حکمت سلوک تصور نمی‌شود (عقادی، ۱۹۷۴ م: ۲ / ۱۴۴).

از این رو است که وقتی علی (ع) در خطبه‌های نهج‌البلاغه وارد بحثی می‌شود، جایی برای سخن دیگری باقی نمی‌گذارد تا آنجا که افرادی که از تاریخ زندگی امیر مؤمنان علی (ع) آگاهی کافی ندارند، گمان می‌کنند که آن حضرت (ع) همه عمرش را فقط درباره همان موضوع صرف کرده است (خوبی، ۱۳۹۵ ق/ ۱۹۷۹ م: ۷۷). بنابراین باید گفت این ویژگی از سخن، تنها در بیان کسی چون امام علی (ع) می‌تواند مصداق داشته باشد و این حدیث پیغمبر اکرم (ص) که می‌فرماید «علماء أمتی أفضل من أنبياء بنی‌اسرائیل» (علمای ائمه برتر از پیامبران بنی‌اسرائیل‌اند) (مفید، ۱۴۱۳ ق: ۶؛ جزائری، ۱۴۲۷ ق: ۲/ ۴۶۵)، بیش از هر کس، درباره علی (ع) صادق است که سخنان حکیمانه او هم‌ردیف سخنان حکیمانه انبیای الهی است.

۳. بداعت کلام

بررسی الفاظ و محتوای نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که این متن با عبارات و تشبیهاتی بی‌سابقه بیان شده است که عقول از شنیدن آنها متحیر می‌شوند. این موضوع را از دو جا می‌توان برداشت کرد: یکی شهادت مباحث و مفاهیم نو نهج‌البلاغه در عصر صدور که تا آن زمان از کسی شنیده نشده است، دیگر شهادت مخاطبان کلام و عالمان علم بلاغت بر بداعت کلمات و عبارات نهج‌البلاغه.

۱.۳ شهادت مباحث و مفاهیم نو نهج‌البلاغه در عصر صدور

عبارات و مفاهیم و تشبیهات به‌کاربرده شده در نهج‌البلاغه بدیع و نو است؛ چنان‌که شنیدن این مفاهیم، احساس را به پرواز درمی‌آورد و روح هر صاحب‌ادبی را جلا می‌بخشد و رسم سخنوری می‌آموزد، برای مثال این سخن امام (ع) آنگاه که به بصره آمد، و به امید آنکه کار بدون خونریزی فیصله پیدا کند، به عبدالله بن عباس فرمود:

ولكن الق الزبير فإنه البين عريكة فقل له يقول لك ابن خالك عرفنتني بالحجاز و انكرتني بالعراق
فما عدا ممّا بدا. (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبه ۳۱، ص ۴۰)

بلکه با زبیر دیدار کن که نرم‌تر است. به او بگو پس‌ردایی تو می‌گویند در حجاز مرا شناختی و در عراق مرا نمی‌شناسی؟! چه شد که از پیمان خود بازگشتی؟!!

به عقیده تدوینگر نهج‌البلاغه، عبارت «فما عدا ممّا بدا»، برای اولین بار از امام علی (ع) شنیده شده و قبل از آن حضرت (ع) از کسی شنیده نشده است (رضی، ۱۴۱۴

ق: ۴۰). لفظ «فما عدا ممّا بدا»، مثلی است برای کسی که کاری از روی اختیار انجام دهد و سپس منکر آن شود (طریحی، ۱۳۷۵ ش: ۱ / ۲۸۷).
و یا خطبة زیر از نهج البلاغه:

ليتأسّ صغيركم بكبيركم وليرأف كبيركم بصغيركم و لاتكونوا كجفأة الجاهلية لا في الدين يتفقّهون
و لا عن الله يعقلون كقيض بيض في أذاح يكون كسرهما وزراً و يخرج حضانها شراً.
(سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبة ۱۶۵، ص ۱۹۸)

تشبیه عجیبی است و شاید کسی قبل از حضرت (ع) چنین سخنی نگفته است؛ و هرچه بیشتر در آن دقت شود، بر اعجابش افزوده می‌شود:
«قیض بیض» یعنی شکستن تخم مرغ، «اداح»: لانه شترمرغ، «حضان»: نگاه داشتن (اگر انسان تخمی را در لانه شترمرغ ببیند، شکستن آن را گناه می‌داند؛ ولی ممکن است تخم افعی و ازدها باشد که نتیجه نگاه داشتن آن، به وجود آمدن افعی است).
معنای خطبه:

خردسالان شما به بزرگسالان اقتدا و از آنان پیروی کنند و بزرگسالان با خردسالان مهربان باشند. مانند جاهلان تندخوی جاهلیت نباشید که نه در دین علمی دارند نه از خدا می‌شنوند. رفتار با آنها مانند شکستن تخمی است در لانه و گودال شترمرغ که شکستن آن گناه است و نگاه داشتنش شرّ به بار می‌آورد که شاید تخم افعی و ازدها باشد. (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ۱ / ۱۳)

و یا در ماجرای هجوم مردم برای بیعت با حضرت (ع)، بعد از قتل عثمان، می‌فرماید:

بلغ من سرور الناس ببيعتهم إياي أن ابتهج بها الصّغير و هدج إليها الكبير و تحامل نحوها العليل
و حسرت إليها الكعاب. (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبة ۲۲۰، ص ۲۶۸)؛
خشنودی مردم در بیعت من تا به آنجا رسید که خردسالان شادمان شدند، و سالخورده‌گان لرزان لرزان به طرف آن آمدند، و مریضان با تحمل فشار و دختران جوان (شاید برای دیدن) سر برهنه به طرف آن دویدند.

تصویری که در این عبارات نشان داده شده است، چنان فضای ذهن را پر می‌کند که گویی خود تماشاگر این صحنه هستی! «این چه ترسیم عجیبی است که امروز هم مردم از گفتن چنین کلامی عاجزند!» (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ۱ / ۱۳).

گذشته از تشبیهات و استعارات بدیع و شگفت‌آور، نمونه‌هایی از مفاهیم فلسفی و کلامی در نهج‌البلاغه وجود دارد که تا آن زمان بی‌سابقه بوده است و برای اولین بار در تاریخ، امیرالمؤمنین علی (ع) آنها را مطرح کرده‌اند و حتی در فلسفه یونان هم نبوده است. این مطالب چنان بدیع و بی‌سابقه است که بعد از چهارده قرن هنوز هم راهگشای مسائل فلسفی است و ذهن را برای فهم صحیح آن به کاوش وامی‌دارد. از جمله این مباحث، مسائل توحیدی مربوط به ذات و صفات خداوند است که مکرر در این باره بحث شده است. برای نمونه، درباره «وحدت ذات اقدس احدیت» می‌فرمایند که وحدت ذات حق، وحدت عددی نیست و او با یکی بودن عددی توصیف نمی‌شود:

الأحد لا بتأویل عدد. (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبة ۱۵۲، ص ۱۷۲)

یگانه است ولی نه یک عددی.

من وصفه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزلّه. (همان)

آن که او را وصف کند، محدودش کرده است و آن که محدودش کند، او را به‌شمارش آورده است و آن که خدا را به‌شمارش آورد، ازلیتش را از بین برده است.

من أشار إليه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه. (همان، خطبة ۱، ص ۷)

هر کس به او اشاره کند، او را محدود کرده است و هر کس او را محدود سازد، او را شماره کرده است.

کلّ مسمّى بالوحدة غیره قلیل. (همان، خطبة ۶۴، ص ۶۲)

هر واحد و تنهایی جز او اندک است.

لا یشمل بحدّ و لا یحسب بعدد. (همان، خطبة ۲۲۸، ص ۲۷۶)

هیچ حد و اندازه‌ای او را دربر نمی‌گیرد و با شمارش به حساب نمی‌آید.

این مسئله که «وحدت حق، وحدت عددی نیست»، از اندیشه‌های بکر و بسیار عالی اسلامی است که در هیچ مکتب فکری دیگری سابقه ندارد. خود فلاسفه اسلامی با تدبر در متون اصیل اسلامی، به‌ویژه کلمات علی (ع)، به تدریج به عمق این اندیشه پی بردند و سپس رسماً آن را در فلسفه الهی وارد کردند. در کلمات قدما از حکمای اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی، اثری از این اندیشه لطیف دیده نمی‌شود. (مطهری، ۱۳۷۹ ش: ۷۹)

همچنین، دربارهٔ ذات و صفات حق، قبل از *نهج‌البلاغه* و بعد از آن، در شرق و غرب، در قدیم و جدید، فلاسفه و عرفا و متکلمین بحث‌های فراوانی کرده‌اند ولی با سبک‌ها و روش‌های دیگر. سبک و روش *نهج‌البلاغه* کاملاً ابتکاری و بی‌سابقه و تنها زمینهٔ اندیشه‌های *نهج‌البلاغه*، قرآن مجید است و بس. به جز قرآن، هیچ‌گونه زمینهٔ دیگری برای بحث‌های *نهج‌البلاغه* یافت نمی‌شود. (همان، ص ۸۳)

از دیگر مباحث و مفاهیم نو فلسفی در *نهج‌البلاغه*، مباحثی مانند وجود و عدم، حدوث و قدم و مانند اینها است که شیوهٔ بحث و روش استدلال در آن با فلاسفهٔ متقدم و معاصر سید رضی و حتی قرن‌ها پس از او متفاوت است.

محور استدلال‌های فلاسفهٔ پیشین اسلام از جمله فارابی و بوعلی و خواجه نصیرالدین طوسی در مباحث مربوط به ذات و صفات حق، از وحدت و بساطت و علم و قدرت و غیره، «وجوب وجود» است؛ یعنی همه‌چیز از «وجوب وجود» به وجود می‌آید و خود وجوب وجود از طریقی غیرمستقیم اثبات می‌شود، از این رو اثبات می‌کنند که بدون فرض واجب‌الوجود، وجود ممکنات امکان‌پذیر نیست. در صورتی که در *نهج‌البلاغه* هرگز بر وجوب وجود به عنوان اصل توجیه‌کنندهٔ ممکنات تکیه نشده بلکه آنچه بر آن تکیه شده، همان است که ملاک واقعی وجوب وجود را بیان می‌کند، یعنی واقعیت محض و وجود صرف بودن ذات حق!

درواقع، بیان روی این اصل استوار است که وجود حق تعالی واقعیتی است که هیچ‌گونه محدودیت و نهایی نمی‌پذیرد؛ زیرا واقعیت محض است که هر چیز واقعیت داری در حدود و خصوصیات وجودی خود به او نیازمند است. او هستی مطلق و نامحدود است، قید و حد در او راه ندارد، هیچ مکان و زمان و هیچ شیئی از او خالی نیست، او با همه‌چیز هست ولی هیچ‌چیز با او نیست و چون مطلق بی‌حد است بر همه‌چیز حتی بر زمان و مکان و عدد و حد و اندازه تقدم دارد و زمان و مکان و عدد و حد و اندازه در مرتبهٔ افعال او است و از فعل و صنع او انتزاع می‌شود. (← سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبهٔ ۱۸۶، ص ۲۷۲)

بنابراین، از آنجا که مباحثی که در *نهج‌البلاغه* مطرح شده، در میان فلاسفهٔ متقدم و متأخر مطرح نبوده و نیز محور اصلی و روش استدلال بحث در آن با بحث‌های فلسفی متداول جهان تا امروز متفاوت بوده است، چگونه می‌توان ادعا کرد که این سخنان را آشنایان با مباحث فلسفی متقدم و متأخر از عصر صدور و یا زمان سیدرضی ابداع کرده

باشند؟ (← مطهری، ۱۳۷۹ ش: ۸۶-۸۹)

مفاهیم و تشبیهات بدیعی که در نهج‌البلاغه به کار رفته و نیز بیانات اعجاز‌آمیزی که دربارهٔ مباحث فلسفی و کلامی مربوط به ذات و صفات خدا و نیز مسائل توحیدی و موقعیت او در عالم هستی در این کتاب مطرح شده، بیانگر آن است که این مباحث برای مخاطبان آن زمان نامأنوس بوده و برای زمان حال هم اعجاب‌آور است، بنابراین گویندهٔ این کلمات باید به دریای علم بی‌پایان الهی متصل بوده باشد که قرن‌ها از زمان جلوتر رفته و در بالاترین مرتبهٔ اندیشهٔ بشری قرار گرفته و این سخنان از کسی جز علی (ع) که دانش‌آموختهٔ دامان وحی و متصل به منبع وصل الهی است، ساخته نیست.

۲.۳ شهادت مخاطبان کلام و عالمان علم بلاغت بر بداعت کلمات و عبارات نهج‌البلاغه مفاهیم، عبارات و تشبیهات به کاربرده شده در نهج‌البلاغه نه تنها بدیع و نو است، بلکه این عبارات فی‌البداهه و بدون تفکر و رونوشت بیان می‌شده است. مسعودی در مروج‌الذهب ذیل بحثی با عنوان «ذکر لمع من کلامه و أخباره و زهده»، دربارهٔ امیرالمؤمنین (ع) می‌نویسد:

والذی حفظ الناس عنه من خطبه فی سائر مقاماته اربعمائه خطبة و تیف و ثمانون خطبة یوردها علی‌البديهة؛ و تداول الناس ذلك عنه قولاً و عملاً.
مردم چهارصد و هشتاد و اندی خطبه از آن حضرت (ع) حفظ کرده بودند که بالبداهه ایراد می‌فرمود و مردم آنها را از حافظه و از روی نوشته به یکدیگر می‌دادند. (مسعودی، ۱۳۷۴ ش: ۱/۳۴۳)

۴. تأثیر‌گذاری و جاذبهٔ عجیب

یکی از ویژگی‌های نهج‌البلاغه این است که تمامی کسانی که با این کتاب سروکار داشته‌اند و دارند — اعم از شیعیان علی (ع) و سایر دانشمندان اسلامی و علما و دانشمندان مسیحی — بدون استثنا از جاذبهٔ نیرومند نهج‌البلاغه سخن گفته و خود را تحت تأثیر و نفوذ آن دیده‌اند. این جاذبهٔ نیرومند که در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار علی (ع) کاملاً محسوس است، انگیزهٔ اصلی گروهی از دانشمندان برای شرح نهج‌البلاغه یا نوشتن کتاب و مقاله دربارهٔ شخصیت علی (ع) بوده است. (مکارم

شیرازی و جمعی از دانشمندان، ۱۳۷۵ ش: ۴۷/۱)

تأثیرگذاری کلام و زیبایی و جاذبه سخن درک کردنی است نه وصف کردنی و تنها باید همچون «همام»^(۱) دلی سرشار از عشق خداوندی داشت تا تأثیر سخن را دریایی! چنان که وقتی با اصرار و ابرام از امام (ع) می‌خواهد صفات پرهیزگاران را برایش ترسیم کند، هنگامی که امام (ع) به حساس‌ترین جای خطبه می‌رسند، صیحه‌ای می‌زند و بر زمین می‌افتد و روحش به آسمان پرواز می‌کند. آنگاه است که امام (ع) می‌فرماید: «آه! من از این حادثه بر او می‌ترسیدم ... آیا پندهای بلیغ و رسا با آنان که اهل موعظه و پندند، چنین می‌کنند؟!» (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبه ۱۸۴، ص ۲۲۴)

و یا آنجا که ذیل خطبه معروف شقشقیه آمده است: درحین خطبه مردی از اهالی عراق نامه‌ای به دست امام (ع) داد و توجه امام (ع) را به آن جلب کرد و از ادامه خطبه بازداشت. وقتی خواندن نامه به پایان رسید، «ابن عباس» گفت: «یا امیرالمؤمنین! چه خوب بود سخن را از همانجا که قطع شد، آغاز می‌کردید!». امام (ع) فرمود: «هرگز! ای پسر عباس؛ شعله‌ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست». ابن عباس می‌گوید: «فوالله ما أسفت علی کلام قطّ کأسفی علی هذا الکلام أن لایکون أمیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بلغ منه حیث أراد» (به خدا سوگند! هیچ‌گاه بر سخنی همچون این گفتار تأسف نخوردم که ناتمام ماند و امام (ع) به آنجا که می‌خواست، نرسید) (همان، خطبه ۳، ص ۱۷).

این سخن، شدت تأثیر و مجذوب‌شدن ابن عباس در برابر این خطبه را نشان می‌دهد که چگونه سخنان امام (ع) او را شیفته خود کرده بود. و یا سید رضی ذیل خطبه غراء نقل می‌کند:

و فی‌الخبر أنه لما خطب بهذه الخطبة اقشعرت لها الجلود و بکت العیون و رجفت القلوب.
(همان، ص ۸۰)

در خبر آمده است: هنگامی که امام علی (ع) این خطبه را ایراد فرمود، بدن‌ها به لرزه درآمد، چشم‌ها گریان شد و دل‌ها به تپش افتاد.

کلمات نهج‌البلاغه نه تنها برای مخاطبان عصر صدور زیبایی و لطافت و جذابیت داشت و آنان از شنیدن آن برانگیخته می‌شدند و لذت می‌بردند، بلکه امروز هم، بعد از گذشت چهارده قرن، دانشمندان و سخن‌شناسان مجذوب حلاوت و شیوایی سخنان اعجاب‌انگیز آن می‌شوند تا آن حد که احساسشان به غلیان و فکر و جانشان به هیجان

می‌آید و از این اشتیاق در جای‌جای نوشته‌های خود سخن می‌گویند.
سیدرضی ذیل خطبه ۱۶ می‌گوید:

در این سخن که از نزدیک‌ترین سخنان به حقیقت فصاحت است، لطایفی نهفته است که هیچ‌یک از سخن‌سرایان به آن نمی‌رسند؛ به‌علاوه، ریزه‌کاری‌هایی از فصاحت در آن است که نه زبان قدرت شرح آن را دارد نه هیچ انسانی می‌تواند به عمق آن برسد. این اعتراف مرا آنان که در فصاحت پیشگام و ریشه دارند، درک می‌کنند (آری، چنین است) «و ما یعقلها إلی العالمون» (جز دانشمندان آن را درک نمی‌کنند). (همان، ص ۲۴)

و یا «ابن‌ابی‌الحدید» — شارح معروف نهج‌البلاغه — ذیل خطبه ۲۱۲ (ألهام التکثیر)، بعد از شگفتی بسیار از تأثیر کلام و محتوای ژرف آن می‌گوید:

من سوگند می‌خورم به همان کسی که همه امت‌ها به او سوگند یاد می‌کنند، من این خطبه را از پنجاه سال قبل تاکنون بیش از هزار بار خوانده‌ام و هر زمان، ترس و وحشت و بیداری عمیقی و وجودم را فراگرفت و اثر عمیقی در قلبم گذاشت و لرزشی در اعضای پیکرم ایجاد کرد. هر زمان در محتوای آن دقت کردم؛ به یاد مردگان از خانواده و بستگان و دوستانم افتادم و چنان پنداشتم که من همان کسی هستم که امام در لابه‌لای این خطبه توصیف می‌کند.

در این زمینه چقدر واعظان و خطیبان و فصیحان سخن گفته‌اند و چقدر من در برابر سخنان آنها به‌طور مکرر قرار گرفته‌ام اما در هیچ‌کدام از آنها تأثیری را که این کلام در دل و جانم می‌گذارد، حس نکرده‌ام. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱۱/۱۵۳)

آیا صدور سخنانی اینچنین که بر پیکرها لرزه می‌افکند و در اعماق جان‌ها نفوذ می‌کند، از کسی جز علی (ع) — که امام فصحا و بلغا و پیشوای واعظان و خطیبان و صاحبان فکر و اندیشه بلند است — امکان دارد؟ چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید درباره‌اش می‌گوید:

من بسیار در شگفتم از مردی که در میدان جنگ چنان خطبه می‌خواند که گواهی می‌دهد طبیعتی همچون طبیعت شیران دارد، سپس در همان میدان هنگامی که تصمیم بر موعظه و پند و اندرز می‌گیرد، سخنانی از زبانش تراوش می‌کند که گویی طبیعتی همچون راهبانی دارد که لباس مخصوص رهبانی می‌پوشند و در دیرها زندگی می‌کنند، نه خون حیوانی می‌ریزند و نه حتی از گوشت حیوان تناول می‌کنند؛ گاه در چهره «بسطام‌بن‌قیس» و «عتیبه‌بن‌حارث» و «عامر‌بن‌طفیل» ظاهر می‌شود و گاه در چهره «سقراط حکیم» و «یوحنا» و «عیسی‌بن‌مریم». (همان)

۵. فصاحت و بلاغت

هر کس که تنها یکبار *نهج البلاغه* را خوانده باشد، به فصاحت و بلاغت آن و شگفتی و اعجاب خود در برابر شنیدن این کلام اقرار می‌کند؛ چنان‌که اربابان فصاحت و بلاغت بر این حقیقت صحه می‌گذارند. ابن‌ابی‌الحدید — از علما و نویسندگان معتزلی قرن هفتم که ادیبی ماهر و شاعری چیره‌دست است — در خلال شرح خود بر *نهج البلاغه* — در موارد مختلف، مات و مبهوت این ویژگی کلام مولا (ع) می‌شود؛ از جمله آنجا که در شرح نامه ۳۵ *نهج البلاغه* که حضرت (ع)، پس از فتح مصر به دست سپاه معاویه و شهادت محمد بن ابی‌بکر به عبدالله بن عباس می‌نویسد، اظهار می‌دارد:

انظر إلى الفصاحة كيف تعطي هذا الرجل قيادها وتملكه زمامها، واعجب لهذه الألفاظ المنصوبة، يتلو بعضها بعضا كيف تواتيه وتطوعه، سلسلة سهله، تندفق من غير تعسف ولا تكلف! (همان، ۱۶/ ۱۴۵)

فصاحت را بین که چگونه افسار خود را به دست این مرد داده و مهار خود را به او سپرده است! نظم عجیب الفاظ را تماشا کن: یکی پس از دیگری می‌آیند و در اختیار او قرار می‌گیرند، مانند چشمه‌ای که خودبه‌خود و بدون زحمت از زمین می‌جوشد!

و یا درباره قابل مقایسه نبودن بخشی از کلام امام علی (ع) با سخنان ادیبانه «ابن‌نباته» — از نوابغ عرب در قرن چهارم — تعبیری به کار می‌برد که این مسئله را کاملاً نشان می‌دهد؛ آنجا که ابن‌نباته جمله زیر را از مولا علی (ع) در یکی از خطابه‌هایش در زمینه جهاد آورده است:

ماغزی قوم فی عقر دارهم إلاً ذلوا. (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبه ۲۷، ص ۳۵)

هیچ قوم و ملتی در درون خانه‌ها مورد هجوم دشمن واقع نشدند مگر اینکه ذلیل شدند.

و ابن‌ابی‌الحدید نوشته است:

به این جمله بنگر و بین چگونه از میان همه خطبه ابن‌نباته فریاد می‌کشد، فریاد فصاحت و بلاغت؛ و به شنونده‌اش اعلام می‌دارد که از معدنی غیر از معدن بقیه خطبه برخاسته و از خاستگاهی غیر از آن خاستگاه است. به خدا سوگند، همین یک جمله چنان خطبه ابن‌نباته را آراسته است که یک آیه از قرآن در لابه‌لای یک خطبه معمولی،

درست همچون گوهری درخشانده که پیوسته نورافشانی می‌کند و روی بقیه سخن روشنایی می‌باشد. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۲/ ۸۴)

از این رو است که ذیل خطبه ۲۲۱، بعد از شرح بخشی از کلام علی (ع) — درباره برزخ — می‌گوید:

و ینبغی لواجتمع فصحاء العرب قاطبة فی مجلس و تلی علیهم، ان یسجدوا له کما سجد الشعراء لقول عدی بن الرقاع: قلم أصاب من الدواة مدادها ... فلما قیل لهم فی ذلك قالوا إنا نعرف مواضع السجود فی الشعر کما تعرفون مواضع السجود فی القرآن.

اگر همه فصحای عرب در مجلس واحدی اجتماع کنند و این بخش از خطبه برای آنها خوانده شود، سزاوار است برای آن سجده کنند؛ (همان‌گونه که روایت کرده‌اند) هنگامی که شعرای عرب شعر معروف «عدی بن الرقاع» (قلم أصاب ...) را شنیدند، برای آن سجده کردند، چون که از علت آن سؤال شد، گفتند ما محل سجود در شعر را می‌شناسیم آن‌گونه که شما محل سجود را در (آیات سجده) قرآن می‌شناسید. (همان، ۱۱/ ۱۵۳)

و یا در مقدمه کتابش می‌نویسد:

و اما الفصاحة فهو (علیه‌السلام) امام الفصحاء و سید البلغاء و فی کلامه قیل: دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین و منه تعلم الناس الخطابة و الكتابة. (همان، ۱/ ۲۴)

و اما فصاحت: او پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است و لذا درباره کلام او گفته شده پایین‌تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوقین است و مردم راه و رسم خطابه و نوشتن را از او آموخته‌اند.

و یا جاحظ — ادیب و سخنور قرن سوم هجری که یگانه تاز میدان فصاحت و بلاغت بود — در سخنی چنین گفته است:

هرگز کلامی بعد از کلام خدا و پیامبرش به گوش من نخورده است مگر اینکه با آن مقابله‌به‌مثل کرده‌ام، جز کلمات علی («کرم الله وجهه») که من توان مبارزه با آن را هرگز در خود نیافتم. (جاحظ، ۱۴۲۳ ق: ۱/ ۲۳)

سیدرضی که خود از قهرمانان میدان فصاحت و بلاغت بود و گوی سبقت را از بسیاری از فصحا و بلغای عرب ربوده بود^(۲)، در مقدمه نهج‌البلاغه درباره گوینده کلمات آن می‌نویسد:

کان امیر المؤمنین (علیه‌السلام) مشرع الفصاحة و موردها و منشأ البلاغة و مولدها و منه ظهر

مکتونها و عنه اخذت قوانینها و علی أمثلته هذا كل قائل خطيب و بكلامه استعان كل واعظ بليغ و مع ذلك فقد سبق و قصرُوا و قد تقدّم و خروا؛ لانّ كلامه (عليه السلام) الكلام الذي عليه مسحة من العلم الإلهي و فيه عبقة من الكلام النبوي. (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: ۲)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرچشمه فصاحت و منشأ بلاغت و زادگاه آن است. اسرار بلاغت از او آشکار و قوانین و دستورات آن از وی گرفته شد؛ بر شیوه او هر خطیب توانایی راه یافت و به گفتار او هر خطیب توانایی یاری جست و با این حال او در این میدان پیش رفت و دیگران فرو ماندند، او تقدّم یافت و دیگران عقب ماندند، زیرا در کلام او نشانه‌هایی از علم خدا و عطر و بویی از سخنان پیامبر (ص) است.

اینها فقط بخش کوچکی از گواهی دانشمندان خبیر و شیفته کلام بلیغ و فصیح بود که به شگفتی جملات نهج البلاغه شهادت می‌دهند؛ و اینکه افرادی چون جاحظ، سیدرضی و ابن‌ابی‌الحدید و ... که سرآمد علم بلاغت‌اند، این‌گونه خود را ناتوان از آوردن چنین کلامی می‌دانند و کلام خویش را طفل نوپایی درمقابل آن می‌بینند، خود نشان دهنده آن است که این متن با این فصاحت و بلاغت از بشری عادی صادر نشده است، بلکه آبشخوری می‌خواهد که از کلام وحی و پیام آور آن تغذیه کرده باشد؛ چراکه ارزش یک اثر ادبی در ظرافت و زیبایی و حلاوت و شیوایی الفاظ آن است و دلیلی بر گواهی منشأ و زادگاه واژه‌های آن است.

۶. اسلوب و روش سخن

بر آشنایان به شیوه‌های سخن و خطابه و صاحبان ذوق ادبی پوشیده نیست که بین شیوه‌ها و سبک‌های سخن افراد تفاوت وجود دارد آن‌چنان‌که اگر دو نفر یا بیشتر، بخش‌هایی از کتابی را بنویسند، فرق آنها کاملاً هویدا است، برای مثال اگر در لابه‌لای دیوان شعری ابیاتی اضافه شود، شعرشناس به‌راحتی آنها را جدا می‌کند.

با دقت در نهج البلاغه معلوم می‌شود که تمامی آن همچون آب زلال واحدی است که با یک شیوه و یک نفس گفته شده و به‌سان جسم بسیطی است که ماهیت همه اجزای آن یکسان است (گرچه بخشی از آن به‌صورت خطبه و بخشی به‌صورت نامه و بخش سومی به‌صورت کلمات حکمت‌آمیز است).

نهج البلاغه نظیر قرآن مجید است که ابتدایش همانند وسطش و وسطش به‌سان آخرش و هر آیه‌ای از آن در فصاحت و سبک، همچون آیات و سوره‌های دیگر است.

اگر برخی از خطبه‌های آن ساختگی باشد، هرگز نباید یکنواخت باشد. (سبحانی، ۱۴۲۳ ق / ۱۳۸۱ ش: ۱۹-۲۰؛ به نقل از عرشى، ۱۳۶۳ ش: ۲۰)

بعضی از دانشمندان معاند که پرده‌های تعصب چشمان آنها را از دیدن نور حق پوشانده است، با تردید در اینکه نهج‌البلاغه از سیدمرتضی است یا سیدرضی، همه یا برخی از مطالب این کتاب را معمول دانسته‌اند (← صفدی، ۱۴۲۰ ق: ۲/۲۷۷)؛ برای مثال، ابن‌خلکان می‌نویسد:

و قد اختلف الناس فی کتاب نهج‌البلاغه المجموع من کلام علی بن‌ابی‌طالب رضی الله تعالی عنه، هل هو جمعه أو جمع أخیه الرضی؟ و قد قیل إنه لیس من کلام علی و إنما الذی جمعه و نسبه إلیه هو الذی وضعه والله أعلم. (ابن‌خلکان، بی‌تا: ۳/۳۱۳)

و عده‌ای دیگر نیز به تقلید از وی همان مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان کرده‌اند؛ چنان‌که ابن‌تیمیه در منهاج‌السنة می‌نویسد:

اکثر خطبه‌هایی که صاحب نهج‌البلاغه نقل کرده، به دروغ به علی [ع] نسبت داده، چراکه شأن علی رضی الله عنه برتر و بالاتر از آن است که این‌گونه سخن بگوید؛ ولیکن ایشان این اکاذیب را ساخته‌اند و گمان کرده‌اند که مدحی برای علی [ع] است، درحالی‌که نه حقیقت دارد و نه مدحی برای او محسوب می‌شود... و نیز معانی صحیحی که در کلام علی [ع] یافت می‌شود، در کلام غیر او نیز موجود است؛ اما صاحب نهج‌البلاغه و امثال او، بسیاری از سخنان دیگران را گرفته و به‌عنوان کلام علی [ع] قرار داده‌اند. [از این رو] آنچه به‌عنوان سخنان علی [ع] نقل شده، پاره‌ای از این سخنان همان کلام علی [ع] و پاره‌ای سخنان حق است که صاحب نهج‌البلاغه به‌عنوان سخن علی [ع] آورده، اما درواقع کلام دیگران است؛ چراکه در کلام جاحظ در کتاب البیان والتبیین و غیر او در دیگر کتب سخنانی از غیر علی [ع] نقل شده که صاحب نهج‌البلاغه آنها را به‌عنوان کلام علی [ع] نقل کرده است، زیرا اگر چنین نبود و همه این خطبه‌ها از علی [ع] باشد، باید قطعاً در کتب دیگر نقل‌کننده‌ای برای آن وجود داشته و با سند از علی [ع] نقل شده باشد. (ابن‌تیمیه، ۱۴۰۶ ق: ۸/۵۵-۵۶)

۷. نقد و بررسی

۱. همه دانشمندان و بزرگانی که بر نهج‌البلاغه شرح و تعلیق نوشته‌اند تردیدی ندارند که این کتاب، گردآورده شریف رضی است. فرهنگ‌های شیعه هم به‌طور کلی بر این معنی اتفاق نظر دارند و هیچ‌یک از ارباب تراجم را از دوران مؤلف تا عصر حاضر ملاحظه

نخواهید کرد جز اینکه صریحاً نسبت کتاب را به سیدرضی صحیح دانسته و بر این معنی جزم و یقین دارد، مانند فهرست ابوالعباس نجاشی (م ۴۵۰)، فهرست شیخ متجب‌الدین (م ۵۸۵)، ... همچنین خواننده گرامی می‌تواند با مراجعه به صورت اجازاتی که دانشمندان و محدثین برای اصحاب خود نوشته‌اند، صحت این معنی را دریابد (← امینی، ۱۳۷۴ ش: ۴/ ۱۹۴).

۲. گرچه در وصف سیدرضی گفته‌اند از روشنفکرترین مردم عصر خویش و در نثر و نظم، صاحب قلم بوده است و او را جزو برجسته‌ترین شاعران عرب دانسته‌اند (ثعالبی، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م: ۳/ ۱۵۵؛ ابن‌خلکان، بی‌تا: ۴/ ۴۱۴ و ۴۱۹)، سبک ادبی او که در کتاب‌های دیگرش آمده با آنچه در *نهج‌البلاغه* آمده کاملاً متفاوت است به گونه‌ای که اگر متنی از *نهج‌البلاغه* در میان گفتار سیدرضی قرار گیرد، کاملاً خود را نشان می‌دهد چنان‌که عکس آن در خود *نهج‌البلاغه* مشهود است. از این گذشته، اسلوب و روش سخن به کارگرفته شده در *نهج‌البلاغه* روشی فنی و منحصربه‌فرد است و باید گفت هیچ سخنی را از نظر اسلوب و نظم گفتار نمی‌توان با آن مقایسه کرد، زیرا این اسلوب و سبک سخن به گونه‌ای است که احتمال دخالت سیدرضی و دیگران در آن منتفی است؛ چنان‌که ابن‌الخشاب در پاسخ به این تصور که *نهج‌البلاغه* سخن سیدرضی است، می‌گوید:

انی للرضی و لغير الرضی هذا النفس و هذا الاسلوب! قد وقفنا علی رسائل الرضی و عرفنا طریقه و فنّه فی الکلام المنتور و ما یقع مع هذا الکلام فی خل و لاکمر. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱/ ۲۰۵)

رضی و غیر رضی کجا می‌توانند چنین اسلوبی داشته باشند با توجه به اینکه من رساله‌های رضی را دیده‌ام و از اسلوبش مطلعم و با نثر ایشان آشنایم و به جهات قوت و ضعف آن واقفم.

۳. از دیگر دلایلی که اثبات می‌کند مطالب *نهج‌البلاغه* از سیدرضی و یا دیگران نیست، بلکه از مولا علی (ع) و سخنان آن حضرت (ع) است، تصریحات خود سیدرضی است که در کتاب‌های دیگرش بدان حواله کرده است؛ برای مثال، در کتاب *حقائق‌التأویل* می‌گوید:

و من أراد أن یعلم برهان ما أشرنا إلیه من ذلك، فلینعم النظر فی کتابنا الذی ألفناه و وسمناه

ب(نهج‌البلاغه)، و جعلناه يشتمل على مختار جميع الواقع الينا، من كلام أميرالمؤمنين (ع) فسی جميع الأنحاء والأغراض، والأجناس والأنواع: من خطب و كتب و مواعظ و حکم. (سیدرضی، بی تا: ۱۶۷)

کسی که مایل است تاریخ این موضوع را که بدان اشاره کردیم، بداند، باید در کتاب دیگرمان به نام نهج‌البلاغه مطالعه و دقت کافی کند؛ همان کتابی که گزیده سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در آن جمع آورده‌ایم و مشتمل بر سه باب است در فنون مختلفی و معانی و رشته‌های پراکنده سخن از خطبه‌ها و نامه‌ها گرفته تا مواعظ و حکم و کلمات قصار است.

و یا در کتاب مجازات نبویه می‌گوید:

این مطلب را در کتاب دیگرمان موسوم به نهج‌البلاغه یاد کرده‌ایم؛ همان کتابی که برگزیده همه سخنان آن سرور را در آن گرد آورده‌ایم. (سیدرضی، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش: ۲۳۷)

و یا در جای دیگر، ضمن ارجاع به نهج‌البلاغه، تصریح می‌کند که آن کلام مولا علی (ع) است:

این موضوع را در کتابمان نهج‌البلاغه، ضمن سخنان آن سرور به کمیل بن زیاد نخعی آورده‌ایم. (همان، ص ۳۵۲)

۴. در پاسخ به ادعای ابن تیمیه نیز باید گفت: بخش وسیعی از مطالب نهج‌البلاغه قرن‌ها پیش از سیدرضی به صورت کتاب‌هایی جمع‌آوری شده بود^(۳) تا اینکه در اواخر قرن چهارم، سیدرضی از روی آنها نهج‌البلاغه فعلی را نوشت، و این خود شاهد گویایی بر صدور آن از حضرت (ع) است، هرچند که از آنها تنها اسمی در کتاب‌ها باقی مانده است؛ چنان که ابن ابی‌الحدید در شرح خود بر نهج‌البلاغه در آخر خطبه شقشقیه می‌گوید:

استادم ابوالخیر به من گفت: من این خطبه را در کتاب‌هایی دیده‌ام که دوست سال قبل از ولادت رضی تألیف شده است. (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱ / ۲۰۵)

مسعودی نیز در مروج‌الذهب می‌نویسد:

مردم چهارصد و هشتاد و اندی خطبه از آن حضرت (ع) حفظ کرده بودند ... و مردم آنها را از حافظه و از روی نوشته به یکدیگر می‌دادند. (مسعودی، ۱۳۷۴ ش: ۱ / ۳۴۳؛ نیز ← ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱ / ۵؛ محمودی، بی تا: ۱۲ / ۱؛ امین، بی تا: ۱ / ۳۴۱)

از این رو است که صاحب‌الذریعه می‌گوید:

آن خطبه‌ها از آن حضرت در اذهان مردم حفظ شد و سپس در کتب اصحاب که در آن موضوع تألیف شده بود، به ودیعت گذاشته شد و کار تألیف از عصر آن حضرت شروع شد. اولین کسی که خطبه‌های حضرت را تألیف کرد، زیدبن‌وهب جهنی بود که در صفین در رکاب آن امام همام حضور داشت و سپس تألیف خطبه‌ها قرن‌ها بعد ادامه یافت تا در نیمه دوم قرن چهارم نوبت به سیدرضی رسید. آن کتاب‌ها در کتابخانه‌های بغداد در دسترس مرحوم سیدرضی بود. (آقابزرگ طهرانی، ۱۹۱-۱۹۲)

۵. ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، بعد از اینکه خطبه ابن‌ابی‌الشحماء عسقلانی کاتب را می‌آورد، می‌گوید:

این زیباترین خطبه است که این نویسنده ماهر القا کرده است و چنان‌که مشاهده می‌شود، با زحمت هرچه بیشتر آن را ساخته و پرداخته و با مطالعه کافی از عیب و عوارض پیراسته است، با وجود این از سستی و بی‌مایگی خود خبر می‌دهد.

من از این رو خطبه او را آوردم که بسیاری از کوتاه‌فکران، خودسرانه می‌گویند «بیشتر نهج‌البلاغه، کلام نوپرداخته است که جمعی از شیعیان فصیح بر ساخته و پرداخته‌اند» و چه بسا برخی از آن را به ابوالحسن رضی و یا غیر او نسبت داده‌اند.

تعصب چشم آنان را کور کرده است که از راه روشن دور افتاده و به کوره‌راه تاریک منحرف شده‌اند و علت آن جز سرگشتگی و بی‌معرفتی به سبک و اسلوب سخن نیست.

من در اینجا اشتباه و مغالطه این اندیشه را با کلامی موجز و مختصر روشن می‌سازم؛ می‌گویم: از دو حال خارج نیست: یا تمامی نهج‌البلاغه ساخته و پرداخته شده و به علی‌امیرالمؤمنین نسبت یافته یا اینکه تنها برخی از آن ساختگی و قسمت دیگر واقعاً از آن بزرگوار است.

احتمال اول قطعاً یاوه و باطل است؛ زیرا یقین داریم که برخی از خطبه‌ها و نامه‌ها با تواتر از آن حضرت روایت شده، و محدثین همگی یا اکثرشان و نیز مورخین اسلامی، بیشتر آن را نقل کرده‌اند، با اینکه شیعه نیستند تا بگوییم از محب خود جانبداری کرده‌اند.

احتمال دوم، گواه ادعای ما است؛ زیرا هر کس با سخن و خطابه انس یافته و در علم بیان تحصیلات کافی داشته و در باب فصاحت و بلاغت صاحب ذوق و تشخیص باشد، قهرماً می‌تواند کلام رکبیک و بی‌پایه را از کلام فصیح جدا کند و سخن عرب

اصیل را از نوپرداز بازشناسد، و کسی که چنین ذوق و ادراکی دارد و بر مجموعه دست یابد که گفته جمعی یا دو نفر از خطبا در آن مسطور باشد، خواهد توانست بین این سخن و آن سخن، و این سبک و آن سبک فرق نهد.

ملاحظه می‌کنید که ما با همین دانش و معرفتی که به شعر و نقادی آن داریم، اگر دیوان «ابوتمام» را ورق بزنیم، و مشاهده کنیم که در آن دیوان چند قصیده یا یک قصیده از دیگران ثبت شده است، با ذوق و ادراک، تفاوت آن را با شعر «ابی‌تمام» و سبک و اسلوب او درک خواهیم کرد.

از این رو، نقادان و شعرشناسان، از اشعار منسوب به «ابی‌تمام»، قصائد فراوانی را حذف و اسقاط کرده‌اند، چراکه با شیوه او در نظم سخن تفاوت داشته است، و با همین روش در اشعار «ابونواس» مطالعه کرده و چکامه‌های فراوانی را ساقط کرده‌اند، زیرا با سبک و شیوه او در پرداختن شعر آشنایی داشته‌اند.

نقادان ادب درباره شعر دیگران غیر از «ابوتمام» و «ابونواس» هم با همین روش تحقیق و بررسی کرده‌اند؛ و دلیل آنان، تنها ذوق ادبی و توجه به سبک ویژه هر یک از شعرا بوده است.

به همین دلیل است که با تأمل و دقت در کتاب نهج‌البلاغه نیز ملاحظه می‌کنید که تمامی آن چون آب یک‌رنگ و یک‌طعم است با یک روح و یک روش، درست مانند جسم بسیطی که اجزای آن هیچ‌گونه تفاوتی با هم ندارند، و مانند قرآن کریم که اول آن با وسط و وسط آن با آخرش یکسان است، هر سوره یا هر آیه با سایر سوره و آیات، از حیث برداشت، روش، اسلوب، مسلک، نظم و ترتیب، متحد و برابر است، اگر نهج‌البلاغه، قسمتی از آن ساختگی و قسمت دیگر صحیح و مسلم بود، چنین اتحادی در سبک و اسلوب نداشت.

بنابراین، با این برهان روشن، سرگشتگی و گمراهی آنان که می‌گویند قسمتی از این کتاب جعلی و ساختگی است، آشکار است.

درضمن، باید دانست که گوینده این سخن، با طرح این احتمال، اشکالات فراوانی بر مسلمات مذهب خود وارد می‌کند که از عهده پاسخش بر نخواهد آمد؛ زیرا اگر پای این‌گونه احتمالات در میان بیاید، و تا این حد تسلیم وسوسه و تردید شویم، به هیچ حدیث رسول خدا (ص) نیز وثوق و اطمینان نخواهیم یافت، و روا است که کسی درصدد طعن و انکار برآید و بگوید: این خیر جعلی است، این سخن ساختگی است، و نیز خطبه‌ها و مواعظ و سخنان دیگری که از ابوبکر و عمر نقل شده است.

باری، منکر نهج‌البلاغه، هر شاهد و قرینه‌ای را که در روایات رسول خدا (ص) و

پیشوایان برحق و سخنان صحابه و تابعین و نوشته‌های دبیران و خطیبان معتبر می‌شناسد، دوستان امیرالمؤمنین علی (ع) را می‌رسد که در اثبات نهج‌البلاغه و سایر فرموده‌های آن سرور، به همان شواهد و قرائن استناد کنند، و این مطلب واضحی است. (امینی، ۱۳۷۴ ش: ۴/ ۱۹۴-۱۹۶؛ به نقل از ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲م: ۲/ ۵۴۶)

از این رو باید گفت که همه نهج‌البلاغه به‌جز مواردی که با «قال‌الرضی» مشخص شده، از امیرالمؤمنین علی (ع) است و جایی برای این پندار که بخشی از نهج‌البلاغه از ساخته‌های سیدرضی یا سیدمرتضی است، باقی نمی‌ماند.

۸. هماهنگی وقایع تاریخی با تاریخ در نهج‌البلاغه

بررسی جوانب تاریخی نهج‌البلاغه خود نیازمند تحقیقی مستقل است که از حجم این مقاله خارج است؛ زیرا وقایع و بیان سرگذشت‌ها و تاریخ‌نگاری‌های نهج‌البلاغه، دوره کاملی از تاریخ صدر اسلام و بلکه بشریت از خلقت تا پایان حیات امام علی (ع) را دربر می‌گیرد و گاه فراتر از آن، تا حال ادامه می‌یابد.

با بررسی نهج‌البلاغه معلوم می‌شود که وقایع تاریخی آن حاوی نکاتی است که ما را از سندسازی برای آنها بی‌نیاز می‌کند و نیز صدور خطبه‌ها و نامه‌ها و جملات حکمت‌آمیز آن از امام علی (ع) را نیز به‌اثبات می‌رساند. از جمله این مسائل عبارت‌اند از:

۱. با بررسی و شمارش مباحث تاریخی در نهج‌البلاغه نتیجه می‌شود که بیش از ۵۰۰ مورد تاریخی در آن وجود دارد و با مراجعه به فقط یکی از شروحنی که بر نهج‌البلاغه نوشته شده است، مانند شرح ابن‌ابی‌الحدید، معلوم می‌شود که با آنکه ابن‌ابی‌الحدید مورخ نیست بلکه بیشتر ادیب و شاعر است، جز در مواردی اندک، ذیل مباحث مطرح‌شده از تاریخ سند می‌آورد و این از قطعی‌الصدور بودن وقایع مطرح در نهج‌البلاغه حکایت دارد. از این رو، امکان جعل و ساختگی بودن متن از بین می‌رود.

۲. وقتی در نهج‌البلاغه درباره یک واقعه تاریخی بحث می‌شود، متن بیانگر نوعی شفاف‌سازی و پرده‌برداری از زوایای پنهان وقایع و شخصیت‌های داستان است. یک متن تاریخی تنها زمانی می‌تواند این‌گونه باشد که گوینده سخن و شاهد ماجرا یک نفر — یعنی علی (ع) — باشد و این چنین روایتگری از زبان کسی که بعد از امام (ع) می‌زیسته و یا سیدرضی که سیصدونوزده سال پس از شهادت امام (ع) متولد شده است، بعید به نظر

می‌رسد.

در اینجا برای روشن‌شدن مطلب، فقط به یک نمونه اشاره می‌شود:
 امام (ع) در خطبه نوزدهم نهج‌البلاغه خطاب به اشعث بن قیس می‌فرماید:

ما يدريك ما علىّ ما لي عليك لعنة الله و لعنة اللّاعنين حانك ابن حانك، منافق ابن كافر!
 والله لقد أسرك الكفر مرةً والإسلام أخرى فما فداك من واحدةٍ منهما مالك و لاحسبک و إن
 امرأ دلّ على قومہ السّيف و ساق إليهم الحتف لحرى أن يمقته الأقرب و لا يأمنه الأبعد.
 (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: ۲۸)

تو چه می‌دانی که چه چیزی به زیان من است و چه چیزی به سود من؟ نفرین و لعنت
 خداوند و نفرین کنندگان بر تو باد ای بافنده پسر بافنده، منافق پسر کافر! سوگند به
 خدا! تو یک بار در جاهلیت به دست کفار و بار دیگر در حکومت اسلام به دست
 مسلمانان اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هیچ یک نتوانست به دادت برسد. همانا
 مردی که قوم خود را بر لبه شمشیر هدایت کند، و مرگ و نابودی را به طرف آنها
 بکشانند، سزاوار است که بستگانش بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته
 باشند.

داستان از این قرار بود که امیرالمؤمنین علی (ع) در سال ۳۸ هجری، در سخنرانی
 در مسجد کوفه، موضوع حکمین را متذکر شدند؛ و این پس از پایان کار خوارج بود.
 اشعث بن قیس برخاست و اعتراض کرد و گفت: «نخست ما را از حکمیت منع فرمودی
 و سپس به آن فرمان دادی. نمی‌دانیم کدام کار درست تر بود! علی (ع) دست بر هم زد
 و فرمود: «آری، این سزای کسی است که دوراندیشی را رها کند و در پذیرفتن پیشنهاد
 آن قوم برای حکمیت تن دهد و اصرار کند». اشعث پنداشت که امیرالمؤمنین (ع)
 می‌خواهد بگوید «این سزای من است که رأی و دوراندیشی را رها کردم، ...»؛ از این
 رو به علی (ع) گفت: «این سخن به زیان تو است نه به سود تو!»؛ و حضرت (ع) نگاه
 خود را به او انداخت و در پاسخ او فرمود: «تو چه می‌دانی که چه چیزی به زیان من
 است و چه چیزی به سود من؟! ...». (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱/۲۹۶)

چند مسئله در اینجا وجود دارد که روشن‌کننده مطلب است:

اولاً امام (ع) با این پاسخ که «تو چه می‌دانی که چه چیزی به زیان من است و چه
 چیزی به سود من؟! ...»، برای وی و دیگران روشن می‌سازد که همچنان که او درباره
 حکمیت اصرار بی‌جا ورزید و مانند کسی که دوراندیشی را رها کرد و به حکمیت تن

داد، سبب گمراهی مردم شد، اینجا نیز دچار گمراهی شده است. مطلب دیگر اینکه او را از اسباب گمراهی معرفی می‌کند همچنان که قوم خود را گمراه کرده بود؛ زیرا به گواهی تاریخ، اشعث از منافقان روزگار خلافت علی (ع) و به ظاهر از اصحاب او بوده است، همان‌گونه که عبدالله بن ابی بن سلول در زمره اصحاب پیامبر (ص) بود، و هر یک از این دو به روزگار خویش از سران نفاق و مایه آن بوده‌اند. (همان، ص ۲۹۷)

ثانیاً امام (ع) با صراحت بیان می‌دارد که اشعث دو بار اسیر شده است: یک بار زمان جاهلیت به دست کفار و بار دیگر زمان اسلام به دست مسلمانان، نه یک بار زمانی که کافر بوده و بار دیگر زمانی که مسلمان بوده است؛ یعنی نفرموده است «لقد أسرك في الكفر مرة و في الإسلام أخرى»، بلکه فرمود «لقد أسرك الكفر مرة و الإسلام أخرى» تا از این حقیقت پرده بردارد که او منافق است، و گرچه در مجلس او می‌نشیند، از یاران وی نبوده است و نیست، لذا صراحتاً به او می‌گوید «منافق ابن کافر!» (ای منافق پسر کافر!). به گواهی تاریخ نیز اشعث دو بار اسیر شد: یک بار در زمان جاهلیت به دست کفار و بار دیگر در زمان اسلام به دست مسلمانان؛ اما موضوع اسیر شدن اشعث در دوره جاهلی را که امام (ع) به آن اشاره فرمودند، ابن کلبی در کتاب *جمهرة النسب* خود آورده است:

هنگامی که قبیله مراد، قیس اشج را کشتند، اشعث به خونخواهی پدر خروج کرد، و افراد قبیله کنده در حالی که سه رایت داشتند، بیرون آمدند. فرمانده یکی از رایات کبس بن هانی، فرمانده یکی دیگر از رایات ابوجبر قشعم بن یزید ارقم، و فرمانده رایت دیگر اشعث بن قیس بود. آنان محل قبیله مراد را اشتباه کردند و با آنان در نیفتادند بلکه بر بنی حارث بن کعب حمله بردند. کبس و قشعم کشته شدند و اشعث اسیر شد. (ابن کلبی، بی تا: ۱۷۴؛ ابن ابی الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱/۲۹۳)

اسارت دوم اشعث در زمان اسلام به دست مسلمانان بوده است:

پیش از هجرت، افراد قبیله کنده برای گزاردن حج آمده بودند. پیامبر (ص) دعوت خود را بر آنها عرضه کرد، همان‌گونه که بر دیگر قبایل عرب عرضه می‌فرمود. افراد خاندان ولیعه که از طایفه عمرو بن معاویه بودند، دعوت پیامبر (ص) را نپذیرفتند. اما پس از هجرت [در سال دهم هجرت]، نمایندگان قبایل عرب، و از جمله نمایندگان قبیله کنده، به حضور پیامبر (ص) آمدند. اشعث و افراد خاندان ولیعه هم با آنان بودند و مسلمان شدند. پیامبر (ص) بخشی از محصول خوراکی زکات از ناحیه حضرموت را به خاندان

ولیعہ اختصاص دادند. آن حضرت (ص) قبلاً زیادبن لبید بیاضی انصاری را به کارگزاری آن ناحیه گماشته بودند. زیاد به خاندان ولیعہ پیشنهاد کرد سهم خود را ببرند؛ و آنان امتناع کردند و گفتند «ما وسیلۃ انتقال و شتران بارکش نداریم. بار را با شتران بارکشی که داری برای ما بفرست». زیاد نپذیرفت و میان ایشان کدورتی پیش آمد که نزدیک بود به جنگ منجر شود. گروهی از آنان به حضور پیامبر (ص) برگشتند و زیاد هم نامه‌ای به محضر ایشان نوشت و از خاندان ولیعہ شکایت کرد.

پیامبر (ص) به خاندان ولیعہ فرمود: «از این کارها دست بردارید و گرنه مردی را می‌فرستم که همتای خود من است»^(۴) و او جنگجویان شما را خواهد کشت و زن و فرزندان را به اسیری خواهد گرفت؛ آنگاه در مورد آنان نامه‌ای به زیادبن لبید نوشتند و آنان نامه را به زیاد رساندند. در همین ایام، پیامبر (ص) رحلت فرمودند و چون خبر رحلت آن حضرت (ص) به قبایل عرب رسید، افسراد خاندان ولیعہ از دین برگشتند ... (مهدوی دامغانی، ۱۳۶۸ ش: ۱ / ۱۴۱)

ابن‌ابی‌الحدید به نقل از طبری نوشته است:

ابوبکر هم زیادبن لبید را همچنان بر حکومت حضرموت باقی گذاشت و به او فرمان داد از مردم بیعت بگیرد و زکات آنان را دریافت کند. مردم حضرموت همگان با او بیعت کردند، جز خاندان ولیعہ؛ و چون زیاد برای گرفتن زکات از طایفه عمروبن معاویه بیرون رفت، کار به درگیری کشیده شد ... و بنی ولیعہ هم آشکارا برای جنگ آماده شدند. زیاد بر آنان که هنوز در حال آسایش بودند، شیخون زد و گروه بسیاری از ایشان را کشت و اسیر گرفت و اموالشان را غارت کرد. گروهی از آنان که گریختند، نزد اشعث بن قیس رفتند و از او یاری خواستند. اشعث گفت «شما را یاری نمی‌دهم مگر اینکه مرا بر خود پادشاه سازید». آنان او را بر خود پادشاه ساختند و تاج بر سرش نهادند، همان‌گونه که بر سر پادشاهان قحطان تاج می‌نهادند. اشعث با لشکری گران به جنگ زیاد رفت. ابوبکر به مهاجر بن ابی‌امیه که حاکم صنعاء بود، نامه نوشت که با همراهان خود به یاری زیاد بشتابد. مهاجر کسی را به جانشینی خود بر صنعاء گماشت و پیش زیاد رفت. آنان با اشعث رویاروی شدند و او را شکست دادند و وادار به گریز کردند. اشعث و دیگران به حصار معروف به «نجیر» پناه بردند. مسلمانان آنان را محاصره کردند و مدت محاصره طولانی و سخت شد و آنان ناتوان و سست شدند. اشعث شبانه پوشیده از حصار پایین آمد و خود را به مهاجر و زیاد رساند و از ایشان برای خود امان خواست ... و درقبال این کار، حصار را برای ایشان گشود و هر کس را که آنجا بود، تسلیم آن دو کرد ... آنان وارد حصار شدند و هر که را در آن بود، به جز ده تن از آنان که اشعث خواسته بود، بقیه را که هشتصد تن بودند، فرو

آوردند و سلاح‌های آنان را گرفتند و کشتند و دست‌زنانی را که در هجو پیامبر (ص) ترانه خوانده بودند، بریدند و اشعث و آن‌ده تن را در زنجیر بستند و پیش ابوبکر آوردند و او اشعث و آن‌ده تن را بخشید و خواهر خود، ام‌فرو دختر ابوقحافه را که کور بود، به همسری او درآورد. (طبری، بی‌تا: ۲/ ۵۴۱-۵۴۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱/ ۲۹۳-۲۹۵؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۶۸ ش: ۱/ ۱۴۲-۱۴۳)^(۵)

از این‌ها بعد مسلمانان اشعث را لعن و نفرین می‌کردند. کافران هم به او لعنت می‌فرستادند و زنان قومش او را «عرف‌النار» (به معنی «یال» و «زبانۀ آتش») نام نهادند و این نام در اصطلاح یمنی‌ها بر اشخاص مکار اطلاق می‌شد. (طبری، بی‌تا: ۲/ ۵۴۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱/ ۲۹۶؛ سیدمرتضی، ۱۴۱۰ ق: ۴/ ۱۳۳ پاورقی)

ثالثاً امام (ع) وی را با عبارت «حائک ابن حائک» (ای بافنده پسر بافنده!) خطاب و در ادامه می‌فرماید: «إِنَّ أُمَّراً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفِ...» (مردی که قوم خود را بر لبۀ شمشیر هدایت کرد...) تا روشن سازد آن قومی که آنها را به سوی مرگ هدایت کرد، همان قومی هستند که با صفت «حائک» شناخته می‌شدند (یعنی همان قوم خودش).

ابن‌ابی‌الحدید از خالدبن صفوان — از سخنوران مشهور عرب — نقل می‌کند که این صفت برای یمنی‌ها است که میان ایشان جز بافندۀ چادر و برد نیست و این به اشعث اختصاص ندارد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱/ ۲۹۷)؛ و به شهادت عالمان علم رجال، اشعث بن قیس اهل‌کنده و رئیس آنها بوده است، در سال دهم هجرت مسلمان شد اما پس از رحلت پیامبر (ص) از اسلام برگشت (خطیب تبریزی، بی‌تا: ۶؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ ق: ۹/ ۱۲۴).

از آنجا که قوم اشعث قبیلۀ کنده بودند، این عبارت صفت مردم کنده یمن بوده است و امام (ع) با این عبارت روشن می‌سازند داستانی که براساس آن اشعث قوم خود را فریفته و آنها را به کشتن داده، در کنده از شهرهای یمن اتفاق افتاده است نه در جای دیگر.

اما قول سیدرضی در شرح این فقره از خطبه که می‌گوید «معنی گفتار امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که می‌فرماید اشعث قوم خود را به لبۀ شمشیر راهنمایی کرده، داستان همراهی اشعث با خالدبن ولید در یمامه است...»، درست نیست؛ زیرا ابن‌ابی‌الحدید هم مانند ما بر این نظر است که این قول امام علی (ع) به داستان اشعث با زیاد در کنده یمن اشاره دارد و در نقد مطلب سیدرضی می‌گوید:

این موضوع که من گفتم، در نظرم صحیح تر از سخنی است که سیدرضی در شرح گفتار امیرالمؤمنین علی [ع] آورده است ... [زیرا] ما در تواریخ ندیده‌ایم و نمی‌دانیم که برای اشعث همراه خالدبن ولید در یمامه چنین کاری صورت گرفته یا کاری نظیر آن اتفاق افتاده باشد؛ وانگهی، کنده کجا و یمامه کجا؟ کنده در یمن و یمامه از آن قبیله حنیفه است، و نمی‌دانم سیدرضی (که خدایش رحمت کناد!) این موضوع را از کجا نقل کرده است! (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۱/ ۲۹۶)

از طرف دیگر، شرح سیدرضی به این شکل بیانگر آن است که این خطبه نمی‌تواند جملات او باشد، چراکه در گفته او تضاد وجود دارد و این سؤال پیش می‌آید که چگونه در بافت زبانی خطبه، نشانه‌هایی برای فهم و روشن‌سازی مطلب به‌دست می‌دهد که مطابق تاریخ است اما در شرح آن اشتباه می‌کند.

از این رو، با توجه به آنچه گفته شد، بافت زبانی جملات خطبه بیانگر نوعی شفاف‌سازی است که بیان آن جز از کسی که گوینده و ناظر آن باشد، غیرممکن است.

۹. شنیدن و دیدن نشانه‌های آفاقی و انفسی

از دیگر شواهد درون‌متنی که ثابت می‌کند این متن از کسی جز علی (ع) قابل‌صدور نیست، وجود گزاره‌هایی است که بیانگر شنیدن و دیدن نشانه‌های آفاقی و انفسی از صاحب‌متن و درک گوینده کلام از واقعیات جهان هستی و ملک و ملکوت و جایگاه و حالات هر یک از موجودات هستی است؛ چنان که در کلامی از ستایش موجودات زنده خدای یگانه را سخن به میان می‌آورند، انگار که این حرکت را با چشم خویش می‌بینند:

پس بزرگ است خداوندی که تمامی موجودات آسمان و زمین خواه ناخواه او را سجده می‌کنند و در برابر او با خضوع چهره بر خاک می‌نهند و رشته اطاعت او را در تندرستی و ناتوانی به گردن می‌نهند و از روی ترس و بیم، زمام اختیار خود را به او می‌سپارند. پرندگان رام فرمان اویند، ... هر پرنده‌ای را با نام خاصی فرا خوانند و روزی‌اش را فراهم کرد. خدایی که ابرهای سنگین ایجاد کرد و باران‌های پی‌درپی فرستاد و سهم باران هر جایی را معین فرمود، زمین‌های خشک را آبیاری کرد و گیاهان را پس از خشکسالی رویاند. (سیدرضی، ۱۳۸۶: خطبه ۱۸۵، ص ۲۵۷)

و یا در کلامی دیگر، درباره نشانه‌های قدرت خداوند به ساختار طبیعت و چگونگی

ارتباط اجزای آن و نیز حرکت زمین اشاره می‌کنند:

از نشانه‌های توانایی و عظمت خدا و شگفتی ظرافت‌های صنعت او آن است که از آب دریای موج‌زننده و امواج فراوان شکننده، خشکی آفرید و به طبقاتی تقسیم کرد، سپس طبقه‌ها را از هم گشود، و هفت آسمان را آفرید که به فرمان او برقرار ماندند و در اندازه‌های معین استوار شدند. و زمین را آفرید که دریایی سبزرنگ و روان آن را بر دوش می‌کشد، ... سپس صخره‌ها، تپه‌ها، و کوه‌های بزرگ را آفرید و آنها را در جایگاه خود ثابت نگاه داشت و در قرارگاهشان استقرار بخشید. پس کوه‌ها در هوا و ریشه‌های آن در آب رسوخ کرد، ... و نوک آنها را طولانی ساخت تا تکیه‌گاه زمین و میخ‌های نگهدارنده آن باشد؛ سپس زمین با حرکات شدیدی که داشت، آرام گرفت تا ساکنان خود را نلرزاند و آنچه بر پشت زمین است، سقوط نکند یا از جای خویش منتقل نشود. (همان، خطبه ۲۱۱، ص ۳۱۱)

همچنین در شگفتی آفرینش حشرات از جمله ملخ می‌فرماید:

و اگر خواهی، در شگفتی ملخ سخن گو، که خدا برای او دو چشم سرخ، دو حدقه چو نان ماه تابان آفرید، و به او گوش پنهان، و دهانی متناسب اندامش بخشیده است، دارای حواس نیرومند و دو دندان پیشین است که گیاهان را می‌چیند، و دو پای داس‌مانند که اشیا را برمی‌دارد ... (همان، خطبه ۱۸۵، ص ۲۵۷)

و یا در خطبه اشباح — خطبه ۹۱ — درباره مسائل علمی و اعتقادی پیرامون صفات خالق، کیفیت خلقت آسمان و زمین، نقش پدیده‌های جوی در زمین، صفات ملائکه و تعریف علم خداوند سخن می‌رانند که بر شناخت و بینش گوینده متن از جهان هستی و خالق آن دلالت دارد.

برای نمونه، درباره آفرینش موجودات گوناگون می‌فرماید:

آنچه را آفرید، با اندازه‌گیری دقیقی استوار کرد، و با لطف و مهربانی نظمشان داد، و به‌خوبی تدبیر کرد. هر پدیده را برای همان جهت که آفریده شد، به‌حرکت درآورد، چنان‌که نه از حد و مرز خویش تجاوز نکند و نه در رسیدن به مراحل رشد خود کوتاهی کند، و این حرکت حساب شده را بدون دشواری به سامان رساند تا براساس اراده او زندگی کند. (همان، خطبه ۹۱، ص ۱۱۳)

و یا در چگونگی آفرینش آسمان می‌فرماید:

فضای باز و پستی و بلندی و فاصله‌های وسیع آسمان‌ها را بدون اینکه بر چیزی تکیه کند، نظام بخشید و شکاف‌های آن را به هم آورد، و هر یک را با آنچه که تناسب

داشت و جفت بود پیوند داد، ... درحالی که آسمان را به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه‌های آن را برقرار ساخت، سپس آنها را از هم جدا کرد و بین آنها فاصله انداخت، و بر هر راهی و شکافی از آسمان، نگهبانی از شهاب‌های روشن گماشت، و با دست قدرت آنها را از حرکت ناموزون در فضا نگه داشت، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسلیم باشند؛ و آفتاب را نشانه‌ی روشنی بخش روز، و ماه را با نوری کم‌رنگ برای تاریکی شب‌ها قرار داد، و آن دو را در مسیر حرکت خویش به حرکت درآورد، و حرکت آن دو را دقیق اندازه‌گیری کرد تا در درجات تعیین شده حرکت کنند که بین شب و روز تفاوت باشد، و قابل تشخیص شود، و با رفت و آمد آن‌ها شماره‌ی سال‌ها و اندازه‌گیری زمان ممکن باشد. پس در فضای هر آسمان، فلک آن را آفرید، و زینتی از گوهرهای تابنده و ستارگان درخشنده بیاراست، و آنان را که خواستند اسرار آسمان‌ها را دزدانه دریابند، با شهاب‌های درخشنده سوزان تیرباران کرد، و تمامی ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بی‌قرار، فرود آینده و بالارونده، و نگران‌کننده و شادی‌آفرین را تسلیم اوامر خود فرمود. (همان)

در بخشی از این خطبه، درباره‌ی ترسیم غیرقابل وصف علم خداوند سخن می‌رانند که عقول از آن به شگفت می‌آید و به عظمت خالق پی می‌برد و بی‌اختیار گوینده‌ی متن را تحسین می‌کند:

خداوند از اسرار پنهانی مردم و از نجوای آنان که آهسته سخن می‌گویند و از آنچه در فکرها به واسطه‌ی گمان خطور می‌کند، و تصمیم‌هایی که به یقین می‌پیوندد، و از نگاه‌های رمزی چشم که از لابه‌لای پلک‌ها خارج می‌شود، و نیز از آنچه در مخفیگاه‌های دل‌ها قرار دارد، و از اموری که پشت پرده‌ی غیب پنهان است، و از آنچه پرده‌های گوش مخفیانه می‌شنود، آگاه است. (همان، خطبه‌ی ۹۱، ص ۱۲۱)

ابن‌ابی‌الحدید در شرح این فقره از کلام مولا (ع) می‌گوید:

اگر ابراهیم خلیل‌الرحمن این سخن را می‌شنید، چشمش روشن می‌شد و می‌فرمود: آنچه از توحید بنا نهاده‌ام، از بین نرفته است بلکه خدای متعال از نسل من فرزندی به وجود آورده که در جاهلیت عرب، علوم توحید را چنان بنا نهاده است که من در جاهلیت «نبط» آنطور بنا نهاده‌ام ... (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۷/۲۳-۲۴)

و از این سخنان شورانگیز به وجد می‌آید و در ادامه در وصف حلاوت و شیوایی آن می‌گوید:

من کلامی نمی‌بینم که شبیه این کلام باشد مگر کلام خدا که کلام امام جوششی است از آن درخت، و شمیمی است از آن دریا، و شعله‌ای است از آن آتش. (همان)

از این رو است که کلام امیرالمؤمنین (ع) خود نشان می‌دهد که از آن امام (ع) صادر شده و آن سخنان جز از آن حضرت (ع) قابل صدور نبوده است؛ چنان که در جایی دیگر خود به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

سوگند به خدا! اگر بخواهم، به هر یک از شما خبر می‌دهم از آنجا که بیرون آمده و به آنجا که رفته است و از همه کارهایش، ولی می‌ترسم درباره من به رسول خدا (ص) کافر شوید؛ اما من آنها را به خواصی که اهل آن باشند، خواهم گفت. به خدایی که او را به حق فرستاد، جز حرف راست نمی‌گویم. رسول خدا (ص) همه آنها را به من گفته است، از هلاکت کسی که هلاک خواهد شد و از نجات کسی که نجات خواهد یافت و از آخر این کار به من خبر داده است ... (سیدرضی، ۱۳۸۶: خطبه ۱۷۵، ص ۲۳۷)

هیچ سخن‌شناس آگاه و بانصافی نمی‌تواند این سخنان را جز سخن علی (ع) بداند؛ چراکه با کمی تأمل در خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات حکمت‌آمیز نهج‌البلاغه معلوم می‌شود که این سخنان تراوش یک زبان و ساخته یک فکر و سروده یک انسان است. به راستی چه کسی جز آن حضرت (ع) می‌توانست این سخنان را بگوید، و از چه کسی جز آن حضرت (ع) این ادعاها را قبول می‌کردند؟!

۱۰. سخن از رؤیت ملائکه

از آنچه در وصف حالات ملائکه در نهج‌البلاغه سخن به میان آمده است، از احدی ساخته نیست و کسی نمی‌تواند حالات ملائکه را آن طور بیان کند جز امام معصوم (ع) و کسی که به منبع وحی اتصال داشته باشد؛ چنان که در سوگ رسول خدا (ص) می‌فرماید:

متصدی غسل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) من بودم، و فرشتگان مرا یاری می‌کردند؛ گویا در دیوار خانه فریاد می‌زد. گروهی از فرشتگان فرود می‌آمدند و گروهی دیگر به آسمان پرواز می‌کردند. گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت (ص) نماز می‌خواندند، پر بود، تا آنگاه که او را در حجره‌اش دفن کردیم. (همان، خطبه ۱۹۷، ص ۲۹۵)

و یا در خطبه اشباح، آنگاه که از صفات و پاکی ملائکه خبر می‌دهد، می‌فرماید:

اشتغال به عبادت پروردگار، فرشتگان را از دیگر کارها باز داشت و حقیقت ایمان میان آنها و معرفت حق، پیوند لازم ایجاد کرد، نعمت یقین آنها را شیدای حق گردانید که به غیر خدا هیچ علاقه‌ای ندارند ... مقام والای فرشتگان، از خشوع و فروتنی آنان کم نکرد، و غرور و خودبینی دامگیرشان نشد، تا اعمال نیکوی گذشته را شماره کنند، و سهمی از بزرگی و بزرگواری برای خود تصور کنند. (همان، خطبه ۹۱، ص ۱۱۵)

فرشتگان درباره پروردگار خویش به جهت وسوسه‌های شیطانی اختلاف نکرده و برخوردهای بد با هم نداشته و راه جدایی نگرفته‌اند کینه‌ها و حسادت‌ها در دلشان راه نداشته و عوامل تردید و خواهش‌های نفسانی، آنها را از هم جدا نساخته، و افکار گوناگون آنان را به تفرقه نکشاده است. فرشتگان بندگان ایمان‌اند، طوق بندگی به گردن افکنده‌اند و هیچ‌گاه با شک و سستی آن را بر زمین نمی‌گذارند. در تمامی آسمان‌ها جای پوستینی خالی نمی‌توان یافت مگر آنکه فرشته‌ای به سجده افتاده یا در کار و تلاش است. اطاعت فراوان آنها، بر یقین و معرفتشان به پروردگار می‌افزاید، و عزت خداوند عظمت او را در قلبشان بیشتر می‌نماید. (همان، ص ۱۱۷)

بر آشنایان تاریخ اسلام، به‌ویژه دوره پرتهاپ دهه‌های نخست قرن اول هجری، پوشیده نیست که نزدیک‌ترین شخص به پیامبر (ص) و معارف نبوی کسی جز پسرعموی بزرگوارش حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) نیست و هم‌افق‌ترین سخن با معارف الهی و تعالیم نبوی باید از او و فقط از او صادر شود و اگر غیر آن امام کسی چنان مطالبی را می‌گفت، دهانش را می‌شکستند. (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ۶/۱)

سخن از رؤیت ملائکه و مسائل ماورایی و اشارات دقیق به ظرایف هستی، یکی از ویژگی‌های متن نهج‌البلاغه است که عقول از شنیدنش درحیرت‌اند. وجود چنین کلمات اعجاب‌انگیز و ترسیم حالات و جریانات مرئی و نامرئی در جهان هستی در نهج‌البلاغه، خود یکی از دلایل محکم بر صدور این متن از امام علی (ع) است؛ چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید ذیل خطبه ۱۱۹ در بیان این مدعی که پاره‌ای از حقایق و علوم نزد اهل بیت (ع) است، می‌گوید:

و هذا مقام عظیم لایجسر أحد من المخلوقین بدعیه سواه علیه السلام، ولو أقدم أحد علی إدعائه غیره لکذب و کذب‌الناس. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۷/ ۲۸۹)

این‌طور سخن گفتن، مقام بزرگی می‌خواهد؛ احدی از مخلوق به این‌گونه سخن گفتن جرأت نمی‌کند، و اگر کسی غیر از او (علی) علیه‌السلام چنین ادعایی می‌کرد، حتماً دروغگو بود و مردم او را تکذیب می‌کردند.

۱۱. اخبار از غیب و آینده

یکی از ظریف‌ترین مسائلی که سندیت نهج‌البلاغه را به مولا علی (ع) اثبات می‌کند، وجود اخبار غیبی در نهج‌البلاغه است؛ چنان‌که مرور تاریخ، گواه آن است. از نمونه این وقایع، ماجرای خوارج است: آنجا که به مولا علی (ع) گفتند خوارج از پل نهروان گذشته‌اند، فرمود:

مصارعهم دون النطفة والله لا يفلت منهم عشرة ولا يهلك منكم عشرة. (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبه ۵۸، ص ۵۹)

نه، قتلگاه آنها این طرف نهر است. به خدا قسم ده نفر از آنها نجات نمی‌یابد و ده نفر از شما کشته نمی‌شود.

در این سخن، دو خبر از غیب است: یکی اینکه فرمود «قتلگاه آنها این طرف نهر است»، دیگر آنکه «نه ده نفر از خوارج سالم می‌ماند و نه ده نفر از یاران من کشته می‌شود».

بعد از جنگ هم معلوم شد فقط نه نفر از خوارج نجات یافته و فرار کرده‌اند، و از یاران آن حضرت (ع) فقط هشت نفر شهید شده‌اند. (قندوزی، ۱۴۱۶ ق: ۱/۲۰۶)

ابن‌ابی‌الحدید در این باره می‌گوید:

این سخن از کثرت نقل و اشتها به متواتر نزدیک است و همه مردم نقل کرده‌اند و آن از معجزات و اخبار غیبی آن حضرت (ع) است ... و آن یک امر الهی است که از رسول خدا (ص) آموخته و او نیز از خداوند متعال یاد گرفته است، [در صورتی‌که] قدرت بشری از چنین علمی قاصر است. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۲ م: ۳/۵-۴)

همچنین، آنگاه که خوارج در نهروان تارومار شدند، به علی (ع) گفتند: یا امیرالمؤمنین! همه خوارج کشته شدند؛ فرمود:

كلّ والله إنهم نطف في أصلاب الرجال وقرارات النساء كلما نجم منهم قرن قطع حتى يكون آخرهم لوصاً سلباً. (سیدرضی، خطبه ۵۹، ۶۰)

نه، به خدا قسم، آنها نطفه‌هایی هستند در پشت‌های مردان و رحم‌های زنان؛ هر وقت شاخی از آنها بروید (شخصی آشوب کند)، بریده و کشته شود و در آخر به صورت دزدان غارتگر درمی‌آیند.

در اینجا، قطع نظر از ترسیم عالی و عظمت محتوا، خبر از غیب نیز وجود دارد: بعد از آن حضرت (ع)، خوارج نتوانستند عرض اندامی بکنند، بلکه خلفای جور آنها را متلاشی و تارومار کردند؛ و غرض امام (ع) آن است که اگر خود خوارج هم از بین بروند، فکر خارجی در میان مردم خواهد ماند. (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ۱ / ۱۴)

یا در جای دیگر، از آمدن حجاج بن یوسف و تسلط او بر مردم خبر می‌دهند:

أما والله ليسألنَّ عليكم غلام تقيفِ الذَّيَالِ المِیَالِ يأكل خضرتكم و يذیب شحمتكم ...
(سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبة ۱۱۵، ص ۱۳۶)

به خدا قسم، یقیناً غلام قبیله تقیف بر شما مسلط می‌شود. آن متکبر و خودبین و ستمگر و ظلم‌پیشه، اموال شما را می‌خورد، بیه‌تان را ذوب می‌کند ...

به نظر نگارنده، اینکه به‌زعم بعضی نهج‌البلاغه از بیانات سیدرضی و یا دیگران است، چنین تصویری شاید به‌خاطر وجود بسیاری از وقایع است که امام (ع) با علم خویش بدان تصریح فرموده‌اند و آن وقایع پس از شهادت آن حضرت (ع) در آینده به وقوع پیوسته و چنین تصور شده است که این مطالب ممکن نیست از امام (ع) باشد زیرا بیان حادثه قبل از وقوع آن و به واقعیت پیوستن آن پس از بیان آن، نوعی پیشگویی است؛ در صورتی که اگر کسی مقام علی (ع) را شناخته باشد، تصور چنین چیزی ساده است، چراکه پیشگویی درباره چیزی تنها از صدیقین و کسی مثل علی (ع) ممکن است و این دلیل بر حقانیت و واقعی بودن مطالب و اعتبار آن است، زیرا در تمامی مواردی که امام (ع) از آینده و یا اتفاق واقعه‌ای خبر می‌دهند، طبق نقل تاریخ، قطعی‌الوقوع بوده که این خود گواه حقانیت آن است!

۱۲. تحدی طلبی در باب علم و آگاهی

در خطبة ۹۲ آمده است:

فاسألونی قبل أن تفقدونی فوالذی نفسی بیده لاتسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعه و لا عن فته تهدی مائه و تضل مائه إلا أنبأتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مناخ رکابها و محط رحالها و من یقتل من أهلها قتلاً و من یموت منهم موتاً ... (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق: خطبة ۹۲، ص ۱۰۲)

از من پرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید! به خدایی که جانم در دست اوست، از من نمی‌پرسید از آنچه از امروز تا قیامت خواهد بود مگر آنکه به شما خبر می‌دهم و از من نمی‌پرسید از گروهی که صد نفر را هدایت و صد نفر را گمراه می‌کند مگر آنکه به

شما خبر می‌دهم از آن که مردم را به سوی آن گروه می‌خواند و از آن که رهبری می‌کند و از کسی که آنها را می‌راند و آنجا که فرود می‌آیند و آنجا که بار گشایند و آن که کشته شود از آنان و آن که بمیرد از آنان ...

و در کلامی دیگر:

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي فَلَأَنَا بَطْرُقَ السَّمَاءَ أَعْلَمُ مَنِّي بَطْرُقَ الْأَرْضِ ... (همان، خطبه ۲۳۱، ص ۲۸۳)

مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من پرسید! من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین داناترم ...

به راستی چه کسی جز امیرالمؤمنین (ع) می‌تواند گوینده این جملات باشد؟ آیا جز آن حضرت (ع) که پرورش یافته مکتب وحی و باب شهر علم پیامبر (ص) است، کسی می‌توانست چنین سخنی به زبان آورد؟

۱۳. نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد دلیل اینکه به زعم بعضی نهج‌البلاغه از بیانات سیدرضی و یا دیگران است، بی‌توجهی به زبان نهج‌البلاغه و ساختار و مفاهیم به کاررفته در این مجموعه بزرگ حدیثی و شاهکار عرصه ادب و نیز دست‌نیافتن به این حقیقت است که صدور این کلام با این لحن و اسلوب منحصر به فرد از یک بشر عادی غیرممکن است چنان‌که گفته‌اند «دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق» است؛ و همین بی‌توجهی به بافت زبانی جملات و ترکیبات و علو محتوا، سبب پندار نادرست و خطای در انتساب شده است، چراکه با کمترین توجه به این مسئله و قرائن و شواهدی چون علو محتوا و جامعیت، بداعت کلام، تأثیرگذاری و جاذبه عجیب، فصاحت و بلاغت، سخن از رؤیت ملائکه، شنیدن و دیدن نشانه‌های آفاقی و انفسی، اخبار از غیب و آینده، تحدی طلبی در باب علم و آگاهی، و هماهنگی وقایع در نهج‌البلاغه با تاریخ، ثابت می‌کند که حقایق و معارفی که در این مجموعه عظیم در قالب گفتارهای بدیع و جذاب مطرح شده، از عهده بشر عادی خارج است و جز از کسی چون علی (ع) که پرورش یافته مکتب وحی است، ساخته نیست و در قطعیت این متن به آن امام همام (ع) درعین صامت بودن، شکی وجود ندارد، حتی اگر هیچ سند معتبری هم برای آن یافت نشود!

پی‌نوشت‌ها

۱. همام‌بن شریح از یاران امام علی (ع). (تستری، ۱۴۲۲ ق: ۱۰/ ۵۷۸)
۲. «ثعالبی» که معاصر وی بوده است، درباره‌اش می‌گوید: «او امروز روشنفکرترین مردم عصر و شریف‌ترین سادات عراق است و گذشته از اصالت نسب و حسب، به ادب آشکار و فضل کامل آراسته است ... او از همه شعرای آل ابی‌طالب برتر است، با اینکه شاعر برجسته فراوان دارد. اگر بگویم در همه قریش شاعری با این پایه نرسیده است، دور از صواب نگفته‌ام» (ثعالبی، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م: ۳/ ۱۵۵).
۳. در اینجا تنها به برخی از کتاب‌های خطب که پیش از مرحوم شریف رضی تألیف شده است، اشاره می‌شود:
 - الف) خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام علی المنابر فی الجمع والاعیاد و غیرها تألیف زیدبن وهب جهنی [از اصحاب آن حضرت (ع)، متوفی ۹۶ هجری]. (طوسی، ۱۴۱۷ ق: ۱۳۰؛ آقابزرگ طهرانی، بی‌تا: ۷/ ۱۸۹)
 - ب) خطب امیرالمؤمنین تألیف اسماعیل بن مهران [متوفی ۲۰۰ هجری]. (نجاشی، ۱۴۱۶ ق: ۲۶؛ طوسی، ۱۴۱۷ ق: ۴۷)
 - ج) خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف ابراهیم بن حکم بن ظهیر [از اصحاب امام صادق (ع) در اواخر قرن دوم]. (طوسی، ۱۴۱۷ ق: ۳۵)
 - د) کتاب خطب علی علیه‌السلام تألیف هشام بن محمد بن سائب [متوفی ۲۰۶ هجری]. (ابن ندیم، ۱۳۹۱ ق/ ۱۳۵۰ ش: ۱۰۸)
 - ه) خطب ابراهیم بن سلیمان نهمی. (طوسی، ۱۴۱۷ ق: ۳۹؛ آقابزرگ طهرانی، بی‌تا: ۷/ ۱۸۸)
 - و) خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف صالح بن ابی حماد [معاصر امام جواد و امام هادی و امام عسکری (علیهم‌السلام)]. (نجاشی، ۱۴۱۶ ق: ۱۹۸؛ آقابزرگ طهرانی، بی‌تا: ۷/ ۱۸۹)
 - ز) خطب امیرالمؤمنین به روایت واقدی [متوفی ۲۰۷ هجری]. (آقابزرگ طهرانی، بی‌تا: ۷/ ۱۹۱)
 - ح) خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف علی بن محمد مدائنی [متوفی ۲۲۵ هجری]. (ابن ندیم، ۱۳۹۱ ق/ ۱۳۵۰ ش: ۱۱۴؛ آقابزرگ طهرانی، بی‌تا: ۷/ ۱۹۰)
 - ط) خطب امیرالمؤمنین تألیف مسعد بن صدقه. (نجاشی، ۱۴۱۶ ق: ۴۱۵؛ آقابزرگ طهرانی، بی‌تا: ۷/ ۱۹۱)
 - ی) خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف ابی احمد عبدالعزیز الجلودی [متوفی ۳۳۲ هجری]. (آقابزرگ طهرانی، بی‌تا: ۷/ ۱۹۰)
۴. به‌استناد تاریخ که در حدیث مشهور نیز آمده است، منظور پیامبر (ص)، امام علی (ع) است.

(← ابن أبي الحديد، ١٩٦٢ م: ١ / ٢٩٤)

٥. ابن جريان با همين مضمون و با اندكى اختلاف در منابع ديگر نيز آمده است؛ از جمله: بلاذرى، ١٩٥٦ م: ١ / ١٢٠؛ حموى، ١٣٩٩ ق / ١٩٧٩ م: ٢ / ٢٧١؛ زيلعى، ١٤١٥ ق / ١٩٩٥ م: ٤ / ٣٣٤-٣٣٦؛ ابن أثير، ١٣٨٦ ق / ١٩٦٦ م: ٢ / ٣٧٩-٣٨٠.

منابع

- ابن أبى الحديد (١٩٦٢ م). شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، مطبوعاتي إسماعيليان.
- ابن أثير (١٣٨٦ ق / ١٩٦٦ م). الكامل فى التاريخ، بيروت: دار صادر.
- ابن تيميه (١٤٠٦ ق). منهاج السنة النبوية، المحقق: محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة.
- ابن خلكان (بى تا). وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، تحقيق إحسان عباس، لبنان: دار الثقافة.
- ابن عساکر (١٤١٥ ق). تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت: دار الفكر.
- ابن كلبى (بى تا). جمهرة النسب، بى جا، نرم افزار المكتبة الشاملة.
- ابن ندیم، محمد بن اسحق (١٣٩١ ق / ١٣٥٠ ش). الفهرست، تحقيق رضا تجدد، طهران: بى تا.
- امينى، عبد الحسين احمد (١٣٧٤ ش). الغدير فى الكتاب والسنة والادب، ج ٦، تهران: دار الكتب الاسلامية.
- أمين، سيد محسن (بى تا). أعيان الشيعة، تحقيق و تخريج: حسن أمين، بيروت: دار التعارف.
- آقابزرگ طهرانى (بى تا). الذريعة، ط ٣، بيروت: دار الأضواء.
- بلاذرى (١٩٥٦ م). فتوح البلدان، تحقيق صلاح الدين المنجد، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- سترى، محمد تقى (١٤٢٢ ق). قاموس الرجال، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامى، الطبع الأولى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى.
- ثعالبي، ابو منصور عبدالملك (١٤٠٣ ق / ١٩٨٣ م). تيمية الدهر، شرح و تحقيق مفيد محمد قمحيه، بيروت: دار الكتب العلمية.
- جاحظ، عمرو بن بحر (١٤٢٣ ق). البيان والتبيين، بيروت: مكتبة هلال.
- جزائرى، نعمت الله بن عبدالله (١٤٢٧ ق). رياض الأبرار فى مناقب الأئمة الأطهار، بيروت: مؤسسة التاريخ العربى.
- حموى (١٣٩٩ ق / ١٩٧٩ م). معجم البلدان، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- خطيب تبريزى (بى تا). الإكمال فى أسماء الرجال، تحقيق أبى أسد الله بن الحافظ محمد عبدالله الأنصارى، قم: مؤسسة أهل البيت (ع).
- خويى، سيد ابوالقاسم (١٣٩٥ ق / ١٩٧٥ م). البيان فى تفسير القرآن، ج ٤، بيروت: دار الزهراء.
- زرکلى، خير الدين (١٩٨٠ م). الاعلام، ط ٥، بيروت: دار العلم للملايين.
- زيلعى (١٤١٥ ق / ١٩٩٥ م). نصب الرأية، تحقيق أيمن صالح شعبان، القاهرة: دار الحديث.

- سبحانی، جعفر (۱۴۲۳ ق / ۱۳۸۱ ش). *حوار مع الشيخ صالح بن عبدالله الدرويش*. قم: مؤسسة الامام الصادق (ع).
- سیدر ضی، محمد بن حسین موسوی (۱۳۸۶ ش). *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، ج ۳، قم: دار الفکر.
- سیدر ضی، محمد بن حسین موسوی (۱۴۱۴ ق). *نهج البلاغه*، مصحح: عزیزالله عطاردی، قم: مؤسسه نهج البلاغه.
- سیدر ضی، محمد بن حسین موسوی (۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش). *المجازات النبویه، محقق و مصحح: صبحی صالح*. قم: دار الحديث.
- سیدر ضی، محمد بن حسین موسوی (بی تا). *حقائق التأویل فی مشابه التنزیل*، شرح محمدرضا آل کاشف الغطاء، بیروت: دار المهاجر.
- سیدمرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۱۰ ق). *الشافی فی الامامة*، ط ۲، قم: مؤسسه إسماعیلیان.
- صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک (۱۴۲۰ ق). *السوافی بالوفیات*، تحقیق أحمد الأرناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث.
- طبری، محمد بن جریر (بی تا). *تاریخ الطبری*، تحقیق نخبة من العلماء الأجلاء، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ ش). *مجمع البحرين*، ج ۳، تهران: مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ ق). *الفهرست*، تحقیق شیخ جواد قیومی، نجف: مؤسسه نشر الفقاهاة.
- عبده، الشیخ محمد (۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش). *نهج البلاغه*، قم: دار الذخائر.
- عرشی، امتیاز علیخان (۱۳۶۳ ش). *استناد نهج البلاغه*، ترجمه سیدمرتضی آیه الله زاده شیرازی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- عقاد، عباس محمود (۱۹۷۴ م). *العقوبات*، بیروت: دار الكتاب.
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۷ ش). *مفردات نهج البلاغه*، تهران: نشر قبله.
- قندوزی (۱۴۱۶ ق). *بناييع المودة لذوی القربى*، تحقیق سیدعلی جمال أشرف الحسینی، بی جا: دار الأسوة.
- محمودی، محمدباقر (بی تا). *نهج السعادة*، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- مسعودی، علی بن الحسین (۱۳۷۴ ش). *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۵، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹ ش). *سیری در نهج البلاغه*، ج ۲۰، تهران: انتشارات صدرا.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق). *کتاب المزار*، چاپ اول، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از دانشمندان (۱۳۷۵ ش). *پیام امام امیرالمؤمنین (ع)*: شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه، قم: دار الکتب الاسلامیة.
- مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۶۸ ش). *جلوة تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، تهران: نشر نی.
- نجاشی (۱۴۱۶ ق). *رجال النجاشی*، ط ۵، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.